کتیبه

گاهنامه علمی، سیاسی
اجتماعی و فرهنگی کتیبه

دانشگاه فرهنگیان

نقاشی با شن

سال یکم/شماره چهارم

دی ماه ۱۴۰۰



بسم الله

شناسنامه

صاحب امتیـــاز:
انجمن علمی آموزش تاریخ
مرکز آموزش عالی شهدای مکه (تهران)

سردبیـــر:
بهنام دانشیان

ویراستاران :
محمد ترحمی
عرفان حسن زاده

شماره مجوز نشریه :
د/۵۰۸۰۰/۲۹٤۰/۱۰۰

مدیر مسئول گاهنامه:
امیر مهدی عرب معصومی

طراح و صفحه آرا :
امیرحسین طهماسبی زاده

مشاوران نشریه :
دکتر محمد رضا روزبهانی

گاهنامه کتیبه :
علمی ، سیاسی
اجتماعی و فرهنگی

دانشگاه فرهنگیان

انجمن علمی دانشجویان آموزش تاریخ دانشکده شهدای مکه



فهرست

پادکست ، انقلابی در رسانه صوتی	۱
روش های بهسازی حافظه و یادگیری در درس تاریخ	۳
حاکمی متفاوت از بنی امیّه	۵
درآمدی مختصر بر اندیشه کمونیسم	۸
انتخابات یا انقلاب ؟	۱۰
مانی و کیش او	۱۳
ایدئولوژی مذهبی یعقوب لیث	۱۷
بهارات	۲۰
تحلیل وارونه عاشورا	۲۲



پادکست، انقلابی در رسانه صوتی



محمد علیان نژاد
دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

اگر به دلیل مشغله بالا و عدم وقت کافی در این روزها،فرصت مناسبی برای مطالعه ندارید گوش دادن به پادکست می تواند ترفند آسانی برای رشد و یادگیری شما باشد.

سلام،حتما شما در این روزها اسم پادکست را زیاد شنیده اید.اگر بخواهم یک تعریف ساده ای از پادکست ارائه دهم باید بگویم که پادکست در واقع مجموعه ای از فایل های صوتی است که در اینترنت یا شبکه های اجتماعی به صورت سریالی منتشر می شود .

هر پادکست از چند اپیزود یا همان قسمت تشکیل شده است.پادکست ها اغلب به صورت رایگان منتشر می شوند و محدودیت موضوعی ندارد و در هر موضوعی اعم از تاریخی،ادبی،روانشناسی،سیاسی و...منتشر می شود.پادکست ها در حقیقت می توانند ما را با آداب و رسوم یک ملت،تاریخ یک تمدن و با مسائل سیاسی روز دنیا آشنا کنند.یکی از مزایای پادکست،افلاین گوش دادن به آن می باشد و شما می توانید پادکست مورد نظر خود را دانلود کرده و در حین رانندگی،پیاده روی و انجام کارهای منزل با گذاشتن هندزفری،بدون نیاز به اینترنت به آن گوش دهید.شاید برای شما هم این سوال پیش بیاید که فرق پادکست با کتاب صوتی در چیست؟باید در اینجا یک نکته را متذکر شد که پادکست فقط لزوما خواندن صرف از روی یک کتاب نمی باشد و حتی یک پادکست می تواند گفته های یک شخص در مورد افکار و تجربیات خودش باشد و یا ممکن است خلاصه ای از یک کتاب برای شنوندگان بازگو شود.و حتی یک پادکست می تواند به صورت مکالمه ای باشد و درآن دو نفر درباره ی یک موضوع با هم بحث و گفتگو کنند.

هدف اصلی از گوش دادن به پادکست این است که شما از وقت مرده ی خودتان در طول روزمره به نحو احسن استفاده کنید زیرا گوش دادن به پادکست انجام کارهای تکراری و کسل کننده را برای شما لذت بخش تر می کند.همچنین گوش دادن به پادکست باعث تقویت مهارت شنیداری و بهبود تمرکز شما می شود.

حتی برای افرادی که فرصت مطالعه در طول روز را نیز دارند می توانند بخشی از زمان خود را به گوش دادن پادکست به جای کتاب اختصاص دهند.آن ها می توانند از هر اپیزود یادداشت برداری کرده و با این کار به فهم هر چه بیشتر موضوع کمک کنند.

شاید برخی از شما تصور کنید که ساخت یک پادکست کار راحتی است و دارای دشواری خاصی نیست.باید این نکته را نیز اشاره کرد که هر چه یه یک پادکست از نظر کیفی و محتوایی بهتر باشد قطعا استقبال شایانی از آن می شود.قطعا یک پادکست اگر با تجهیزات ویژه تری مثل میکروفن دینامیک برای ضبط صدا یا استفاده از نرم افزارهایی برای ویرایش و تدوین صدا و برطرف کردن نویز آن ساخته شود طبیعتا مردم استقبال ویژه تری از آن می کنند.

عمر پادکست فارسی در ایران حدودا نزدیک به پنج سال است.در سه سال اخیر،پادکست هم از نظر تعداد و هم از نظر کیفیت محتوا روند رو به رشدی داشته است.یکی از عوامل محبوبیت پادکست در بین ایرانیان،عدم سانسور و برش محتوای آن است.برنامه های زیادی برای استفاده از پادکست ها طراحی شده است که بنده از بین تمامی آن برنامه ها،دو مورد را به شما پیشنهاد میکنم.اولی برنامه cast box می باشد و دومی برنامه ای است ایرانی به نام شهرزاد.بین این دو برنامه،بندهcast box را بهتر می دانم چون در برنامه شهرزاد بارگذاری اپیزودهای هر پادکستی به کندی صورت می گیرد.در ادامه میخواهم شما را با چند پادکستی که هم از نظر کیفی و هم از نظر محتوایی در درجه بالایی قرار دارند،آشنا کنم.

پادکست روایت بیداری:

یکی از فواید گوش دادن به پادکست،رشد قوه ی تخیل فرد می باشد یعنی مخاطب می تواند با تصویر سازی یک داستان مانند یک فیلم،به رشد قوه ی تخیل خود کمک کند.پادکست روایت بیداری را بنده به همین منظور به شما پیشنهاد میکنم.شیوه داستان سرایی جناب آقای امیر مبارکی در این پادکست برای شنونده ها واقعا جذاب و بی نظیر است.ایشان کتاب تاریخ مشروطه ایران اثر احمد کسروی را به صورت یک داستان شیرین و ساده برای شنونده ها بازگو می کند.البته شاید برای خوانندگان این یادداشت روشن باشد که خواندن کتاب مشروطه کسروی به دلیل متن سخت و دشوار آن شاید برای همگان کار آسانی نباشد.و شما می توانید به جای خواندن کتاب،به صورت پادکست و با زبانی ساده و خودمانی این کتاب را گوش دهید. قرار بر است که این پادکست در سه فصل منتشر شود.که فصل اول آن مربوط است به بررسی تاریخ مشروطه ایران و فصل دوم آن دوران رضاشاه پهلوی و فصل آخر هم، وقایع دوران محمدرضا شاه پهلوی بررسی می شود.فعلا این پادکست در بیست و هفت اپیزود(قسمت) مربوط به فصل اول یعنی بررسی تاریخ مشروطه با استناد به کتاب آقای کسروی منتشر شده است و معمولا دو هفته یکبار،اپیزود های آن انتشار می یابد.

پادکست نقال باشی:

اگر به تاریخ دوران معاصر علاقه مند هستید پس حتما پادکست نقال باشی را از دست ندهید.پادکست نقال باشی مروری است بر کتاب نگاهی به شاه اثر عباس میلانی که تاکنون این پادکست در پنجاه و یک اپیزود منتشر شده است.دکتر علی آردم در این پادکست با نگاهی علمی و نقادانه به بررسی تاریخ دوران محمدرضا شاه پهلوی پرداخته است.باید توجه داشت که این پادکست روخوانی صرف از کتاب اقای عباس میلانی نیست بلکه در تکمیل مطالب و در مقام جمع آوری اطلاعات از منابع معتبر و گوناگون دیگری استفاده شده است.

پادکست گازت:

یکی از محبوب ترین پادکست ها در این روزها،پادکست گازت می باشد.پادکست گازت در واقع مروری است بر مطبوعات ایران در زمان قاجار و پهلوی.که توسط سرکار خانم الهه خسروی و جناب آقای صادق روحانی و همچنین با همکاری جناب آقای حسین قره در استودیو مجهز ستا منتشر می شود.در این پادکست علاوه بر بررسی شماره های روزنامه های آن دوره،به گردآوری مطالب تکمیلی از منابع معتبر دیگر توسط عوامل سازنده این پادکست پرداخته می شود.پادکست گازت فعلا در سه فصل و در ۳۴ اپیزود منتشر شده است از موضوعات قابل توجهی که تا الان در این پادکست به آن پرداخته شده است می توان به ماجرای وبا در دوران قاجار،بررسی دوران امیرکبیر و اقدامات ایشان در زمان صدارت،بررسی دوره صدارت میرزا آقاخان نوری،ماجرای هرات،بررسی زندگی روشنفکران آن زمان و اندیشه های آنان مانند میرزا ملکم خان،آخوندزاده و بسیار موضوعات جالب دیگر اشاره کرد.



پادکست دایجست:

اگر شما به موضوعات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که در این روزها در جهان در حال وقوع است مانند جنگ بین ارمنستان و آذربایجان،طالبان،بیت کوین،بورس،نحوه پیدایش جهان و بسیار موضوعات جالب دیگر علاقه دارید پس حتما سری به پادکست دایجست بزنید.تیم دایجست این مسائل را برای شما با زبانی بسیار ساده و خودمانی بازگو می کنند.این پادکست تاکنون در چهل و دو اپیزود منتشر شده است.



روشهای بهسازی حافظه و یادگیری در درس تاریخ



عرفان حسن زاده

دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

در این مطلب سعی شده است که با استفاده از علم روانشناسی و روش هایی که در دل این علم وجود دارد، کیفیت یادگیری را در درس تاریخ افزایش داده و بازده این فرایند را بیشتر کنیم. البته نکته مهمی که باید به آن توجه کرد این است که مطالبی که ذکر خواهد شد، فقط به درس تاریخ محدود نمی شود و می توان از آن در دروس دیگر نیز استفاده کرد.

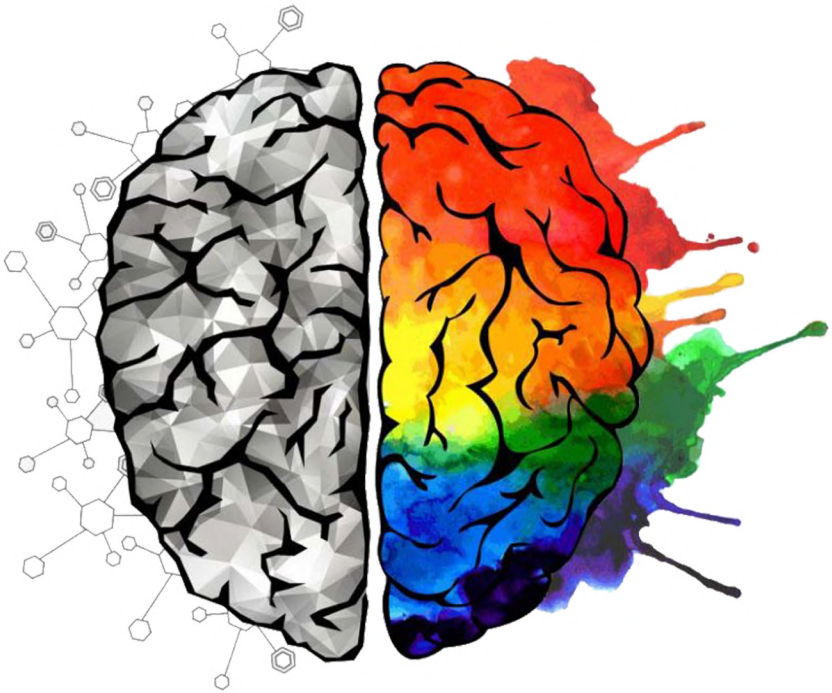
فرایند یادگیری رابطه تنگاتنگی با حافظه دارد. اگر بتوانیم حافظه خود را بهبود بخشیم، فرایند یادگیری هم تسهیل می شود. در ابتدا باید با مراحل حافظه آشنا شویم و نحوه کار این دستگاه پردازشی را بدانیم. حافظه دارای سه مرحله است؛ رمزگردانی، اندوزش، و بازیابی. رمزگردانی به تبدیل اطلاعات به نوعی رمز یا بازنمایی قابل قبول برای حافظه اطلاق می شود؛ اندوزش عبارت است از نگهداری اطلاعات رمزگردانی شده؛ و بازیابی فرایندی است که از طریق آن اطلاعات از حافظه فراخوانده می شود. بسته به اینکه مطالب برای چند ثانیه (حافظه ی فعال)، مورد نظر باشد یا برای مدتی طولانی تر (حافظه ی بلندمدت)، شیوه ی کار این مراحل سه گانه متفاوت است. به علاوه به نظر می رسد در اندوزش اطلاعات ـ که بخشی از حافظه ی آشکار(هشیار) است، و اندوزش مهارتها ـ که بخشی از حافظه ی ناآشکار(ناهشیار) است، نظامهای متفاوت حافظه ی درازمدت دست اندرکار باشد.

در حال حاضر شواهد زیست شناختی فزاینده ای برای این تمایزها وجود دارد. بررسی های جدید درباره ی حافظه ی بلندمدت از طریق عکسبرداری از مغز نشان می دهد که در جریان رمزگردانی عمدتا نواحی نیمکره چپ مغز، و در بازیابی بیشتر نیمکره راست فعال می شوند. شواهد به دست آمده از پژوهش با حیوانات و نیز آسیب دیدگان مغزی نشان می دهد که احتمالاً در مغز نواحی متفاوتی مسئول حافظه ی فعال و حافظه ی بلندمدت هستند. به ویژه، در انسان و سایر پستانداران، آسیب به دستگاه هیپوکامپ، عملکرد در تکالیف حافظه ی بلندمدت را مختل میکند. ولی اثری در تکالیف حافظه ی فعال ندارد.

در حافظه ی فعال، اطلاعات معمولا به شکل شنیداری رمزگردانی میشود. هرچند ممکن است از رمزهای دیگری مانند رمز دیداری نیز استفاده شود. جالبترین واقعیت درباره حافظه ی فعال این است که گنجایش آن محدود به ۲+ ۷ ماده یا قطعه است. با اینکه تعداد قطعه هایی که انسان می تواند به خاطر بسپارد محدود است. اما با استفاده از اطلاعات موجود در حافظه ی درازمدت می توان مطالب ورودی را مجددا به صورت واحدهای معنادار بزرگتر رمزگردانی کرد و از این طریق اندازه ی قطعه ها را افزایش داد. اطلاعاتی که به حافظه ی فعال وارد می شود ممکن است زوال یابد، یا فراموش شود. یکی از علل این فراموشی محو شدن اطلاعات از حافظه بر گذشت زمان است، علت دیگرجایگزین شدن مطالب جدید به جای مطالب قدیمی است.

حال که با مراحل حافظه آشنا شدیم به سراغ روش هایی می رویم که علم روانشناسی آنها را برای بهبود عملکرد این دستگاه معرفی کرده است. اولین روش، تصویر سازی ذهنی است. از این روش در یادگیری زبان انگلیسی استفاده زیادی می شود و گفته می شود که برای یادگیری لغات، برای لغت مورد نظر تصویری ذهنی بسازند تا در هنگامی که می خواهند آن را به یاد بیاورند، راحت تر باشند. از این ترفند در تاریخ هم می شود استفاده کرد. برای مثال زمانی که اقدامات یک پادشاه را می خواهید به خاطر بسپارید، تصویری از آن پادشاه، نحوه سخن گفتن، چهره و ... را در ذهن خود داشته باشید.

روش دوم بسط معنایی است. منظور از بسط معنایی شاخ و برگ دادن به موضوعی است که می خواهیم آن را به خاطر بسپاریم. و برای ایجاد این شاخ و برگ ها اکثرا از مطالبی که در حافظه بلند مدتمان وجود دارد استفاده می کنیم. نکته مهمی که درباره این روش وجود دارد این است که، پرسش های مربوط به علل و پیامد های رویداد از لحاظ بسط معنایی موثر تر است. برای مثال ما می خواهیم علت شکست صفویان در جنگ چالدران را به ذهن بسپاریم. برای اینکار از شاخ و برگ هایی مثل، جنگ در چه مکانی اتفاق افتاد و آن منطقه چه ویژگی هایی را دارا بود، تعداد سپاهیان دو جبهه چه مقدار بود، هر سپاه از چه اسلحه هایی استفاده می کردند و ... .



روش دیگری که بیشتر مخصوص به مرحله بازیابی است، بافت نام دارد. اگر جلسات درس تاریخ همواره در اتاق معینی تشکیل شود، در آن اتاق بهتر از هر جای دیگر می توان مطالب آن درس را به یاد آورد. زیرا بافت آن اتاق نشانه ی بازیابی برای مطالب این درس محسوب می شود. اما وقتی میخواهیم چیزی را به یاد بیاوریم، غالباً نمی توانیم به صورت فیزیکی به بافتی که یادگیری در آن صورت گرفته بازگردیم. مثلا اگر نمی توانید نام یکی از همدرسهای دوره دبیرستان خود را به یاد آورید.

بنا نیست که صرفا برای به خاطر آوردن نام او روانه ی دبیرستان محل تحصیل خود شوید. با این حال، در چنین موقعیتهایی می توان بافت را در ذهن خود بازسازی کرد. برای بازیابی نامی که مدتها است فراموش شده می توانید به کلاسها، باشگاهها، و فعالیتهایی که در طول دوره دبیرستان داشته اید بیندیشید تا احتمالا یکی از اینها نام مورد نظر را به یادتان بیاورد.

روش بعدی، پس خبا (PQRST) است که نام آن برگرفته از پنج مرحله آن یعنی ۱.پیش خوانی ۲.سوال کردن ۳. خواندن ٤.به خود پس دادن ۵. آزمودن است. برای مثال شما فکر کنید می خواهید یک فصل از یک کتاب تاریخی را مطالعه کنید و آن را به خاطر بسپارید. در مرحله اول باید پیش خوانی کنید تا برداشت کلی از مطالب آن فصل داشته باشید. این پیش خوانی شامل خواندن فهرست مطالب آن فصل، مرور سریع بر مطالب فصل و خواندن دقیق خلاصه انتهای فصل است.

در مرحله دوم، نسبت به آن پیش خوانی که داشته اید باید سوالاتی را برای خود مطرح کنید و نسبت به آن فصل از درس کنجکاو باشید. در مرحله سوم خواندن را شروع می کنید و دقیق متن را می خوانید و البته باید سعی شود تا به سوالاتی که در مرحله دوم برایتان ایجاد شده است با توجه به متن پاسخ دهید. در مرحله چهارم، مانند یک معلم، مطالبی که خوانده اید را باید مرور کنید و ترجیحا این کار را با صدای بلند انجام دهید چون تاثیر بیشتری دارد. در مرحله آخر هم که آزمون است باید خود را بسنجید که تا چه اندازه به مطلبی که خوانده اید تسلط دارید.

منابع

زمینه های روانشناسی هیلگارد.ترجمه دکتر محمد تقی براهنی.انتشارات رشد.چاپ سی و سوم.تابستان ۱۳۹۸



حاکمی متفاوت از بنی امیه

«بررسی زندگانی و حکومت کوتاه مدت معاویه دوم»



بهنام دانشیان
دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

مقدمه

پس از شهادت امیرالمومنین علی (ع) در سال چهلم هجری قمری ، معاویه بن ابوسفیان دیگر رقیبی در خلافت جامعه اسلامی برای خود نمی دید، گرچه قبل تر نیز با فریبِ حکمیت به عنوان خلیفه معرفی شده و ادعای خلافت می نمود. در واقع با شهادت امام علی (ع) و یک سال بعد از بیعت امام حسن (ع) با معاویه، زمان شروع حاکمیت معاویه بن ابوسفیان می باشد.

معاویه گرچه ظواهر اسلام را حفظ می نمود ولی جامعه اسلامی را به انحراف و جدایی دیگری کشاند و می توان گفت بعد از او، خلافت اسلامی به سلطنت اموی تبدیل شد. امام حسن (ع) نیز پس از جانشینی پدرشان برای حفظ وحدت مجبور به صلح شدند و با معاویه صلح نمودند. چندی بعد با شهادت امام حسن (ع) در سال ۴۹ و یا ۵۰ هجری قمری نیز راه بر معاویه هموارتر شد و دیگری رقیبی بر سر راه خلافت نمی دید و لذا پایه های حکومت امویان استوارتر شد. امویان از سال ۴۱ تا ۱۳۲ بر ممالک اسلامی حکومت کردند که از بین حاکمان اموی دو نفر به عنوان حاکم متفاوت شناخته می شوند که یکی معاویه بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان و دیگری عمربن عبدالعزیز بن مروان بن حکم می باشند.

در اینجا می خواهیم دوران کوتاه حکومت معاویه بن یزید را مورد بررسی قرار دهیم که چه چیزی او را از دیگر حاکمان اموی متمایز می کند و چه عاملی موجب تفاوت آنان با دیگر حاکمان اموی می شود؟ هدف ما آشنایی خوانندگان گرامی از اتفاقات دوره معاویه بن یزید یا همان معاویه دوم است که حکومت کوتاه مدت او را از چندین منبع بررسی نموده ایم. در واقع گرچه شاید بیشتر گزارش منابع یکی باشد اما خواندن گزارش تمامی منابع مقاله نیز خالی از لطف نیست .

جانشینی و خلافت معاویه دوم

یعقوبی درباره معاویه دوم می نویسد :«سپس معاویه بن یزید بن معاویه که مادرش ام هاشم دختر ابو هاشم بن عتبة بن ربیعه بود، به [خلافت رسید]. او روشی نیکو داشت.[۱] »

در تاریخ مختصرالدول آمده است : «چون یزید بمرد، حکومت به پسرش معاویه رسید. او قَدَری مسلك بود. عمر مقصوص او را با این مذهب آشنا کرده بود و او نیز بدان گرویده بود. عمر مقصوص استاد معاویه بن یزید بود.[۲] »

در کتاب التنبیه و الاشراف نیز چنین آمده :«بیعت معاویة بن یزید بن معاویة که کنیه‌اش ابو عبد الرحمن بود و مادرش ام خالد دختر ابی هاشم بن عتبة بن ربیعه بود در همان روز مرگ پدرش یزید انجام گرفت. وی را به تحقیر ابو لیلی میگفتند که از سامان دادن کارها، ناتوان بود و عربان مردان ناتوان را چنین نام میدهند. مردی میانه بالا و لاغر و زرد چهره بود.[۳] »

در تاریخ طبری نیز درباره وی چنین آمده است : «عوانه گوید: یزید بن معاویه پسر خویش معاویه را به خلافت گماشت. علی بن محمد گوید: وقتی معاویة بن یزید به خلافت رسید و عاملان پدر را فراهم آورد که در دمشق با وی بیعت کردند. کنیه‌اش ابو عبد الرحمان بود و ابو لیلی، مادرش ام هاشم دختر ابو هاشم بن عتبه اموی بود.[۴] »

ابن خلدون اشاره می کند که : «پس از مرگ یزید،پسرش معاویة بن یزید به خلافت رسید. او ابو یزید و ابو لیلی کنیه داشت.[۵] ».

مسعودی گوید: «معاویة بن یزید بن معاویه بعد از پدرش به سلطنت رسید. کنیه او ابو یزید بود. وقتی بخلافت رسید کنیه او را ابو لیلی گفتند. این کنیه خاص مردم ضعیف عرب بود.[۶] »

در کتاب آفرینش و تاریخ درباره معاویه دوم چنین آمده است: «و چون یزید مرد، کار به دست فرزندش معاویة بن یزید افتاد. او قدری مذهب بود، چرا که او عمرو مقصوص را برای آموزگاری خویش برگزیده بود و او این عقیده را به وی آموخته بود و بدان گراییده بود و آن را درست می‌پنداشت.[۷] »

به روایت یعقوبی، وی بعد از به خلافت رسیدن برای مردم سخنرانی کرد و گفت :

«پس از حمد و ثنای خداوند، ای مردم، ما بوسیله شما امتحان شدیم و شما بوسیله ما، و از آنکه ما را خوش ندارید و از ما بدگویی می‌کنید بی‌خبر نیستیم. همانا نیای من معاویة بن ابوسفیان با کسی در امر خلافت بنزاع پرداخت که در خویشاوندی با پیامبر خدا از او سزاوارتر و در اسلام از او شایسته‌تر بود، کسی که پیشرو مسلمانان بود و اول مؤمنان و پسر عموی پیامبر پروردگار جهانیان و پدر فرزندان خاتم پیمبران. جد من نسبت بشما [به شما] گناهانی مرتکب شد که می‌دانید و شما هم با او چنان رفتار کردید که انکار ندارید، تا مرگش فرارسید و در گرو عمل خویش گرفتار آمد. سپس پدرم [یزید بن معاویه] را عهده‌دار حکومت ساخت با اینکه از او امید خیر نمی‌رفت، پس بر مرکب هوس نشست و گناه خود را نیکو شمرد و امیدش بسیار شد. لیکن آرزو بدستش نیامد و اجل دست او را کوتاه ساخت، نیرومندی او بانجام رسید و مدت او سر آمد و در گورش گرو گناه و اسیر بزهکاری خویش گردید. سپس گریه کرد و گفت: ناگوارترین چیزها بر ما آن است که بد مردن و برسوایی بازگشتن او را می‌دانیم، چه او عترت پیامبر را کشت و حرمت را از میان برد و کعبه را سوزانید و من آن نیم (نیستم) که امر شما را بعهده گیرم و مسئولیت های شما را تحمل کنم، اکنون خود دانید و خلافت خود، بخدا قسم اگر دنیا غنیمت است، ما بهره‌ای از آن بردیم، و اگر هم خسارت است آل ابو سفیان را همانچه از آن بدست آورده‌اند، بس است. مروان بن حکم باو گفت: بروش [به روش] عمر خلافت را به شوری واگذار. گفت: نه زنده و نه مرده کار شما را بعهده نمیگیرم، و کی پسر یزید مانند عمر بوده است و کجا می‌توانم یك مرد مانند مردان عمر پیدا کنم؟[۱] »

در تاریخ مختصر الدول آمده:

«چون مردم با او بیعت کردند مقصوص [استادش] را گفت: تو در این باره چه می‌گویی؟ گفت: یا به عدالت رفتار کن یا کناره‌گیر. پس معاویة بن یزید خطبه‌ای خواند و گفت: جد من معاویه بر سر خلافت با کسی که از او سزاوارتر و شایسته‌تر بود به نزاع برخاست و آن را از آن خویش کرد. پس از او پدرم عهده‌دار امر خلافت شد که هیچ شایستگی آن را نداشت و من نمی‌خواهم با خدای عز و جل دیدار کنم در حالی که بار مظلمه شما بر دوشم باشد، شما خود دانید و خلافتتان، آن را به هر که خواهید بدهید. سپس از منبر فرود آمد و در خانه به روی خود بست.[۲] »

در کتاب آفرینش و تاریخ درباره صحبت های وی با مقصوص چنین آمده است:

«و چون مردم با او بیعت کردند به مقصوص گفت: «چه می‌بینی؟» گفت: «یا باید به اعتدال و دادگستری بپردازی یا اینکه کناره‌گیری کنی.» سپس معاویه خطبه‌ای خواند و گفت: «ما گرفتار شمایان شدیم و شما گرفتار ما . نیای من معاویه در امر خلافت با کسی که از او شایسته‌تر بود به نزاع پرداخت و چندان که می‌دانید از آن بهره گرفت و رفت و گروگان کارهای خویش ماند. سپس پدرم این کار را به دست گرفت و او شایسته این کار نبود و فرو افتاد و لغز شهای آن را نیك شمرد و من دوست ندارم که خدا را با گناههای [خلافت] شمایان دیدار کنم. شما دانید و کارتان. اینك این شما و این کار خلافت. به خدا سوگند که اگر کار خلافت غنیمت و بهره‌ای بود ما سپس فرود آمد و در را به روی خویش بست و به عبادت پرداخت.[۳] »

وفات و فرجام معاویه دوم

یعقوبی درباره دوران خلافت و مرگ معاویه می نویسد: «او چهل روز و به قولی چهار ماه حکومت کرد. معاویه ۲۳ ساله بود که مرد و خالد بن یزید بن معاویه و بقولی عثمان بن محمد ابن ابی سفیان بر او نماز گزارد و در دمشق به خاك سپرده شد[۴] »

در تاریخ مختصرالدول درباره خلافت معاویه چنین بیان شده : «دَرِ خانه به روی خود بست و به عبادت پرداخت تا به بیماری طاعون بمرد .مدت حکومت او بیست روز بود. چون معاویة بن یزید مُرد، بنی امیه به عمر مقصوص گفتند که تو او را فاسد کردی و این چیزها را به او آموختی. سپس او را زنده به گور کردند! »

درکتاب تنبیه و الاشراف آمده : «وی در دمشق در ماه ربیع الاول سال شصت و چهارم بمرد و همانجا به خاك رفت. دوران وی چهل روز و بقولی کمتر یا بیشتر از این بود.[۲] »

در تاریخ طبری آمده: «عوانه گوید: پیش از چهل روز نماند و بمرد و علی بن محمد گوید: پس از چهل روز بمرد. وقتی بمرد سی سال و هیجده روز داشت.[۳] »

در کتاب آفرینش و تاریخ چنین آمده است : «در را به روی خویش بست و به عبادت پرداخت تا آنکه به طاعون در سال [شصت و چهار] در بیست و دو سالگی درگذشت و روزگار ولایت او بیست روز بود و بعضی گفته‌اند چهل روز یا سه ماه[۴] »

در تاریخ ابن خلدون آمده :

«چون مرگش فرا رسید، بنی امیه گرد آمدند و گفتند: یکی از افراد خاندانت را به جای خود معین نمای. گفت: من لذت خلافت شما را نچشیده‌ام [چرا] وبال آن را به گردن گیرم. آنگاه گفت: بار خدایا، من از این خلافت بیزارم و خود را از آن به سویی می‌کشم. بار خدایا، من چونان اهل شوری هیچ کسی را نمی‌یابم که امر انتخاب خلیفه را به آنان واگذارم تا یکی از میان خود برگزینند. مادرش گفت: کاش من کهنه حیضی می‌بودم و این سخنان از تو نمی‌شنیدم. معاویة بن یزید گفت: ای مادر، کاش من خرقه حیضی می‌بودم و این کار را به گردن نگرفته بودم. آیا بنی امیه از لذت خلافت شاد کام شوند و من کسانی را که شایسته این مرتبت‌اند، از مقامشان باز دارم و بار گناه بر گردن کشم؟ نه، هرگز، من از چنین خلافتی بیزارم. بعضی گویند او را مسموم کرده بودند. بعضی گویند به مرگ خود مرد. بعضی گویند بر او ضربتی نواختند و آن ضربت سبب مرگش شد. به هنگام مرگ بیست و دو سال داشت. او را در دمشق به خاك سپردند.[۵] »

مسعودی گوید :

«وقتی مرگ وی در رسید بنی امیه دورش جمع شدند و گفتند: از خاندان خود هر که را میخواهی جانشین خود کن. گفت: بخدا من حلاوت خلافت، شما را بخشیده‌ام که وبال آنرا تحمل کنم، شما حلاوت آنرا ببرید و من مرارت آنرا بچشم؟ خدایا من از خلافت بیزارم و آنرا رها میکنم، خدایا کسانی مانند اهل شوری نیستند که کار را به آنها واگذارم تا هر که را لایق خلافت باشد نصب کنند. مادرش بدو گفت: اي كاش كهنه حيض بودم و اين سخن را از تو نمي شنيدم. بدو گفت: ای مادر كاش من هم كهنه حيض بودم و عهده‌دار اين كار نشده بودم. مگر باید بنی امیه حلاوت آنرا ببرند و من وبال آنرا تحمل کنم که حق را از اهل آن بازداشته‌ام، هرگز من از خلافت بیزارم. در سبب وفات وی خلاف است؛ بعضی گفته‌اند شربتی به او خورانیدند، بعضی گفته‌اند بمرگ خدائی مرد، بعضی گفته‌اند ضربتی به او زدند. وقتی مرد بیست و دو سال داشت، در دمشق بخاك رفت و ولید بن عتبة بن ابی سفیان بر او نماز خواند.[۶] »

نتیجه گیری

هدف ما این بود که ابتدا خوانندگان عزیز با گزارش هر یک از منابع از معاویه دوم آشنا شوند یعنی چند منبعی از تاریخ را در خصوص یک موضوع مرور نماییم و هم به این نتیجه برسیم که استاد معاویه به چه اندازه ای در وی تاثیر داشته است. همچنین وی را به عنوان حاکمی متفاوت در میان حاکمان بنی امیه بشناسیم.

او از خلافتی که لایق خود نمی داند کناره گیری می کند و نظری مخالف بر مسئله خلافت پدرانش دارد. در این منابع معاویه فردی معرفی شده است که خلافت را از آن اهل بیت پیامبر می داند و پدر و پدربزرگ خود را کسانی میداند که شایستگی خلافت را نداشتند. او می گوید که معاویه بن ابوسفیان به نزاع با کسی پرداخت که از او سزاوار تر بود و منظور او امام علی (ع) می باشد. او خودشان را وسیله امتحان مردم و مردم را وسیله امتحان آنان می داند. در واقع او خلافتی که از اهل بیت غصب شده را نمی پذیرد و رد می کند.

منابع و مآخذ

۱.طبری، محمد بن جریر. تاریخ الرسل والملوک. ج۷.
۲.یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ج۲.
۳.ابن عربی، غریغوریوس بن هارون. تاریخ مختصر الدول.
٤.مسعودی. ابوالحسن علی بن حسین. التنبیه و الاشراف.
۵.مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجوهر. ج۲.
٦.مقدسی، مطهر بن طاهر. البدء و التاریخ (آفرینش و تاریخ). ج۲.
۷.ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. تاریخ یا العبر. ج۲.

ارجاعات

۱. تاریخ‌یعقوبی، ج ۲؛ ص ۱۹۵
۲. ص۱۵۰
۳. ص ۲۸۵
٤. ج۷؛ ص ۳۱۲٦.
۵. تاریخ ابن‌خلدون، ج۲؛ ص ۳۹
٦. مروج‌الذهب، ج۲؛ ص۷۷ و ۷۸
۷. ج۲؛ ص ۹۰۸.

۱. ص۱۵۰و۱۵۱.
۲. ص۲۸۵
۳. ج۷؛ ص ۱۲٦
٤.ج ۲، ص ۹۰۸ و ۹۰۹
۵. ج۲؛ ص۳۹
٦. مروج‌الذهب، ج۲؛ ص۷۷ و۷۸



درآمدی مختصر بر اندیشه کمونیسم



آرمان شهرکی
دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

کارگران جهان متحد شوید

این شعار تشویق کننده و محرک طبقه ای در اجتماع است که متوجه کارگران وکشاورزان در یک جامعه است که در اندیشه مارکس به عنوان قشرزحمکتش و استثمارشده توسط سرمایه داران خطاب میشود.مارکس در مانفیست* خود که به عنوان منبع اصلی من استفاده میشود و قصد دارم این اندیشه را به طور ساده و مختصر بیان کنم، این طبقه کارگر وکشاورز را پرولتاریا و طبقه سرمایه دار را بورژوا می نامد.مارکس در مانیفست خود میگوید که این طبقه بورژوایی صاحب وسایل تولید هستند و از نیروی کار کارگران بهره کشی میکنند وکارگران نیز در ازای کار سخت وطاقت فرسا دستمزد کم میگیرند.

این اندیشه به معنای مذهب اشتراکی است که درواقع ریشه قدیمی دارد و دومعنا ومفهوم قدیم و جدید را دربرمیگیرد.[1]ریشه این اندیشه حتی درافسانه های خیلی قدیمی مربوط به عصرطلایی ایدالی که طبق آن همه چیز مشترک و دراختیار عموم قرار گرفته میشود نیز دیده میشودو آنرا کمونیسم ایدالی که مفهوم آن خیلی وسیع بودو محدود به امور اقتصادی واموال ومنابع تولیدنیست وحتی شامل اشتراک عمومی زنان ومسائل جنسی نیز میباشد.[1] اما کمونیسم جدیدبه مفهوم وسیع امروز عبارت است از اعتقاد به لزوم کنترل جامعه که دولت نماینده آن است[2] آرمان وهدف کمونیسم لغو مالکیت خصوصی است.این اندیشه معتقد به دیکتاتوری پرولتاریا برای تحقق اهداف خود یعنی برقراری عدالت اجتماعی و جامعه ای بدون دولت و مبادله پول است.پس برای مبارزه با بورژوازی نیازمند تشکیل یک دولت با دیکتاتوری پرولتاریایی برای مبارزه با بورژوائی است.اساسا برقراری این مهم،با طغیان وانقلاب آغاز میشود.انقلابی که کارگران وکشاورزان علیه طبقه سرمایه دار حاکم به راه می اندازند.واین اندیشه در اکتبر ۱۹۱۷توسط لنین* با سقوط امپراتوری تزاری روسیه متولد شد.[3]

. به هنگام انقلاب روسیه،مارکسیسم چیزی بیش از فرضیه یک کتابدار فضل فروش نبود[۳] در اندیشه مارکس این کارگر و سرمایه دار(بورژوا) در طول تاریخ نیز وجود داشته اند تنها در ظاهر کلمات و معنا آن تفاوت بوده است.مثلافئودال وکشاورزهایش،استادکار با شاگرد،ارباب و رعیت و... اما دو وجه اشتراک این ها با پرولتاریا دارند،استثمار شده هستند به بیان دقیق تر[۴]جامعه بورژوائی امروزین که از بطن جامعه سرنگون شده فئودالی برون آمده،تضادهای طبقاتی را برنینداخته،بلکه فقط طبقات تازه،شرایط تازه ستمگری واشکال تازه مبارزه را جایگزین قدیمی ها ساخته است[۴].ودوم یک رابطه ای برمبنای منازعه وجنگ همیشگی دارند.مارکس میگوید: تاریخ همه جوامع تا این زمان،تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است[۵].دیگر معناها که کارل مارکس اندیشه کمونیسم را با آن تشریح وتبیین میکند،سوسیالیسم است که بعدها همراه با نام اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی میبینیم.این اندیشه تنها مربوط به امروزه نمیشود.آثار اریستوفان،افلاطون،ارسطو،تامس مور،فرانسیس بیکن،سن سیمون،فویه موید این نکته است[۶].شعار سوسیالیستی مارکس که از هرکس به اندازه توانش،به هرکس به اندازه نیازش تجلی کننده یک جامعه کمونیستی که هرکس به اندازه توانش کار میکند و به اندازه نیازی که دارد از منابع جامعه استفاده میکند در حد یک شعار و خیال باقی ماند.چرا نظام شوروی آن را نشان داد.سطح زندگی همه کارگران نمیتواند به یک اندازه بهبود یابد.مطمئنا کسانی که به اقتصاد کشور بیشتر خدمت میکنند،ازشرایط بهتر ودستمزدبیشتر بهره مند خواهند شد؟

پایان گفتار

کمونیسم پاسخی بود در برابر انقلاب صنعتی.اندیشه ای که به شکل تئوریک در مانیفست حزب کمونیست توسط کارل مارکس وفردریش انگلس بیان و در قالب یک سیستم وحکومت توسط لنین در روسیه با انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ تاسیس شد.اندیشه ای که در قرن بیستم به خصوص پس از پایان جنگ جهانی دوم و پیروزی شوروری درسایر نقاط دنیا و کشورهای جهان سوم صادر شد.خود این اندیشه به شاخه ها متعددی تقسیم میشود و مارکس معتقدبود این اندیشه در کشورهای پیشرفته صنعتی قابلیت تولد واشاعه دارد.اما پایان قرن بیستم،زوال کمونیسم بود.امروز، تاریخ، قضاوت ثمرات ونتایج این ایدئولوژی را که شامل،سرکوب واعمال خشونت،دیکتاتوری فردی وسیستم تک حزبی،سانسورو حصارکشی از داخل وخارج،عقب ماندگی اقتصادی را به ما نشان میدهد.اما شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که دولت شوروی،درابتدا با روی کار آمدنش لطف بزرگی به ایران کرد.لنین رهبر دولت نوبنیاد شوروی بلافاصله پس از استقرار دولت بلشویکی*تمایل خود را به الغای کلیه حقوق وامتیازات روسیه تزاری در ایران وسایر نقاط جهان اعلام نمود[۸].تشکیل بلوک شرق تحت رهبر اتحاد جماهیر شوروی دربرابرآمریکا که نتیجه اش جنگ سرد بود شوروی را بخاطر رقابت تسلیحاتی با آمریکا به ورطه ورشکستگی اقتصادی کشاند.شاید بتوان به قول زبیگنیو برژنسکی (نویسنده شکست بزرگ،پیدایش وزوال کمونیسم در قرن بیستم)نفوذ پولی آمریکا و حتی دخالت و اعمال نظامی را عامل مهم در عقب نشینی شوروی دانست.وگرنه شاید بود جهان لقمه غول کمونیسم میشد.جنگ جهانی دوم فرصت ونعمتی برای استالین بود که بعد از جنگ شروع به اشغال کشورها با قدرت نظامی و صدور انقلاب و حمایت از کشورهای کمونیستی کند.اما کمونیسم همان* شبحی بود که اروپا را گشت میزد.

۱.مکتب های سیاسی و فرهنگ مختصر عقاید ومرام های سیاسی_پازارگاد بهاءالدین_نشر اقبال_صفحه ۱۴۹

۲.همان

*.ولادیمیر ایلچ ایلیانوف مشهور به لنین پیشوای اتحاد جماهیر شوروی

۳.شکست بزرگ،پیداش وزوال کمونیسم در قرن بیستم_برژنسکی زبیگنیو_سعیدی سیروس_نشراطلاعات_صفحه ۲۶

٤.مانیفست حزب کمونیست_مارکس کارل،انگلس فردریش_پورهرمزان محمد_نشرحزب توده ایران_صفحه ۲۶

۵.همان_صفحه ۲۶

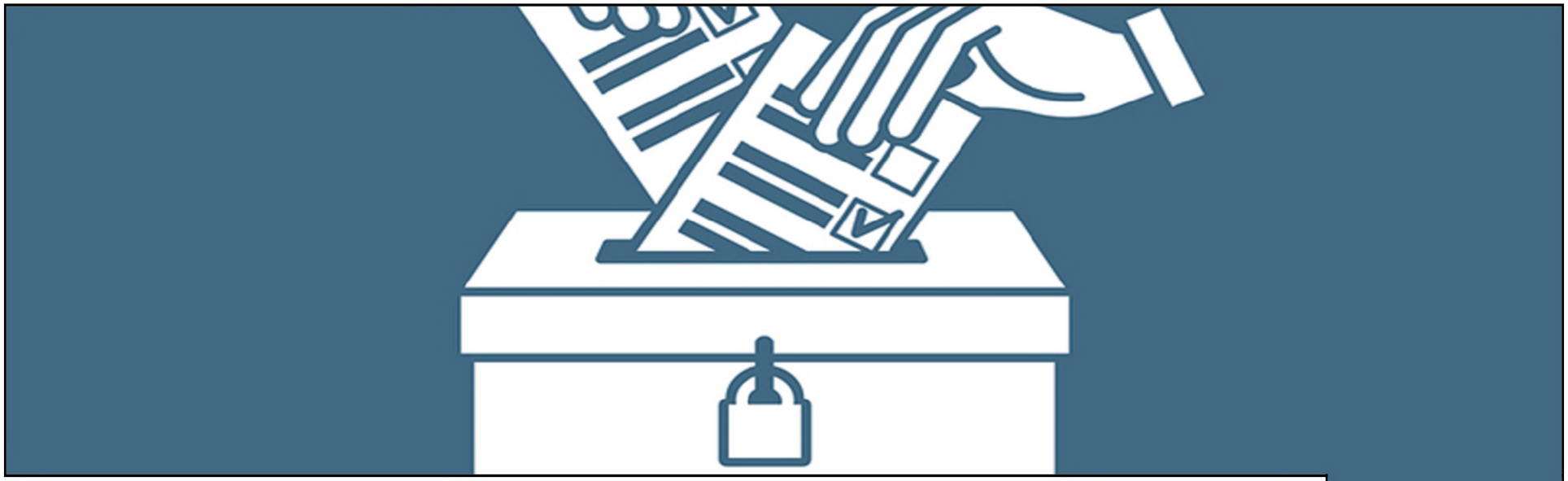
٦.تاریخ سوسیالیسم ها_سدی یو رنه_مهدوی عبدالرضا هوشنگ_نشرنو_صفحه۶۰۳

۷.شکست بزرگ،پیدایش وزوال کمونیسم در قرن بیستم_برژینسکی زبیگنیو_سعیدی سیروس_نشراطلاعات_صفحه۲۱

۸.تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم(۱۵۰۰_۱۹۴۵)_مهدوی عبدالرضاهوشنگ_نشرامیرکبیر_صفحه۳۳۹

*.در روسی به معنای اکثریت_بخش مارکسیست انقلابی،رادیکال،انقلابی ویکی از دوشاخه اصلی حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به رهبری لنین از منشویک ها(اقلیت)جدا شدند.(ویکی پدیا)_همچنین نگاهی بیندازید به تاریخ اندیشه های سیاسی درقرن بیستم،اندیشه سیاسی مارکسیستی از دکتر بشیریه،نشرنی صفحه ۸۴

*.جمله آغازین مانیفست حزب کمونیست



انقلاب یا انتخابات ؟



انتخابات یا انقلاب؟ این پرسش همواه یک مسئله اساسی میان طرفداران تغییر در حکومت بوده است. اینکه جوامع بشری در واقع چه ابزارها، راهبردها و روش‌هایی را برای اعمال نظر و اندیشه خود در تصمیمات نظام سیاسی دارند. اصلاحات، کودتا، شورش، جنبش و انقلاب از شایع‌ترین راه‌های بیان نظرات گروه‌های خواهان تغییر در حاکمیت سیاسی می‌باشد.

بهزاد نصیری

دانشجوی کارشناسی رشته آموزش علوم اجتماعی

هنگامی که ما صحبت از تغییر در حاکمیت سیاسی می‌کنیم مرادمان تغییر در افراد اداره کننده حکومت، تغییر در فرایند انتخاب مدیران ارشد، تغییر در سیاست‌های کلی حکومت می‌باشد. برای رسیدن به این هدف دو راهکار عمده وجود دارد، روش نرم و روش سخت. تا سده‌های متمادی این تغییرات با روش‌های خاصی از مجموعه روش های سخت انجام می‌پذیرفت؛ کودتای یکی از شاهزادگان، کودتای فرماندهان ارتش، جنگ های داخلی میان طایفه ها و اقوام مختلف درون کشور، جنگ های خارجی و ... از جمله راه‌های سختی بودند که تا قبل عصر انقلاب‌های یکی دو سده اخیر مرسوم بوده‌اند.

با وقوع انقلاب های انگلستان، آمریکا، فرانسه، روسیه و ... مشخصا مسیر تغییر در حکومت اندکی متفاوت گشت. این انقلاب‌ها راهی متفاوت از آنچه در گذشته مرسوم بود را ارائه می‌داد و آن هم نقش مردم بود. در تغییر و تحولات قرون دور، بیشتر نظامیان و درباریان عوامل تغییر سخت بودند اما به مرور مردم هم به یک بازیگر اصلی اعمال تغییرات در حکومت با روش های سخت مبدل شدند.

اما براستی انقلاب چیست؟

آیا یگانه راه اعمال تغییر در درون حاکمیت تنها وقوع انقلاب است؟

آیا برای تصمیم‌گیری در سرنوشت کشور فقط فقط مسیر انقلاب در پیش روی مردمان قرار دارد؟

هنگامی که ما به بررسی تئوریک مفهوم انقلاب می‌پردازیم متوجه می‌شویم که انقلاب تنها یکی از راه های تاثیرگذاری و اعمال قدرت مردم در آینده کشور است. کرین برینتون معتقد است هنگامی انقلاب رخ می‌دهد که افراد و یا گروه هایی که تاکنون قدرت را در دست نداشتند با یک اقدام ناگهانی و سریع جایگزین کسانی می‌شوند که تا آن زمان متصدی اداره امور سیاسی کشور بوده‌اند. (برینتون ۱۳۷۶: ۲).

همچنین بر اساس تعریف استانفورد کوهن انقلاب می‌تواند "به عنوان فرایندی تعریف شود که از طریق آن یک تغییر ریشه‌ای در طی محدوده مفروضی از زمان در جامعه خاص رخ می‌دهد. چنین فرایندی تحول و دگرگونی های زیر را در پی خواهد داشت: الف) تغییری در ترکیب طبقاتی نخبگان؛ ب) حذف نهاد های سیاسی قدیم و جایگزین شدن آنها با نهادهای دیگر و یا با هیچ نهادی و یا دگرگون شدن وظایف این نهادها؛ و ج) تغییر در ساختار اجتماعی که ممکن است در آرایش طبقاتی و یا توزیع مجدد منابع و درآمدها جلوه‌گر شود." (کوهن ۱۳۶۹: ۲۴)

در تعاریف ساموئل هانتینگتون ، کالورت، مائو تسه تونگ، چارلمرز جانسون ، آرتور باوئر ، تد رابرت گر و مایکل راش مهم‌ترین نکته‌ای که می‌توان از تعاریف آنان از انقلاب مشاهده کرد همانا "خشونت‌گرا بودن" و "خواستاری برای تغییرات بنیادین" می‌باشد.

وقایعی که برای وقوع انقلاب آمریکا، انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر روسیه و حتی انقلاب اسلامی سال ۵۷ ایران رخ داد نمونه های بارز خشن و خونین بودن انقلاب های ذکر شده را نشان می‌دهد. انقلاب‌هایی که تاثیر خود را در همه شگون کشور اعم از سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و ... می‌گذارند و به نوعی ساختار کشور و جامعه را زیر و رو می‌کنند. (قجری ۱۳۹۸: ۱۰)

در واقع زوال و سپس برافتن کامل یک حکومت و یا یک طبقه و برآمدن و سپس کامیابی یک نظم نوین سیاسی و در حقیقت اینگونه دست به دست شدن قدرت با خشونت و نفرتی که همراه آن است بسیار هزینه‌بر، زمان‌بر، فرسایشی، و پر رسیک می‌باشد. با هر انقلاب زمان زیادی طول می‌کشد که مردم و نظم جدید سیاسی به وضعیت تازه ایجاد شده مسلط بشوند و همین امر سرعت رشد و توسعه کشور را حداقل در مقطعی مختل می‌کند. از سوی دیگر امکان آنکه سیستم جدید سیاسی هم ناکارآمد از آب دربیاید هم از دیگر جنبه‌های پر خطر بودن انقلاب‌ها می‌باشد.

اما آیا براستی می‌توان برای تغییر در وضعیت هر ۵ سال یک بار انقلاب کرد؟

مسلما خیر. پس راه‌حل اعمال تغییر در حاکمیت بدون آنکه خشونت، تخریب، ترور، کشت و کشتار و ... رخ دهد چیست؟

پاسخ انتخابات و همه‌پرسی است. با انجام دوره‌ای و منظم انتخابات مردم، احزاب و گروه‌ها می‌توانند اطمینان حاصل کنند که راه های مسالمت‌آمیزی وجود دارد تا صدای آنها شنیده شده و آنان به نوعی در تصمیم‌گیری برای اداره کشور سهیم باشند. در واقع انتخابات فرزند دیر متولد شده زندگی مشترک انسان‌ها در کنار یکدیگر است. جوامع برای یافتن بهترین راه نحوه تاثیر در اداره کشور خود آنقدر در خون یکدیگر غلتیدند تا راه‌حلی بیابند که با کمترین میزان هزینه، بیشترین میزان حق انتخاب را برای اعمال اصلاحات مطلوب در شکل و نحوه حکومت داشته باشند. مکانیسم انتخابات به مردم و گروه های مختلف این امکان را می‌دهد که قدرت را به شکل نرم به یکدیگر منتقل کنند، تکثر آرا جایگزین حاکمیت فردی بشود، همه مردم احساس تعلق به جامعه و مهین بکنند، گردش نخبگان و اراده جمعی در اداره کشور حاکم شده و مدیریت کشور بر اساس مصلحت عمومی انجام بپذیرد. (عالم ۱۳۹۸: ۳۰۳)

با همه این توصیف‌ها باید در مجموع گفت که انتخابات این بستر را فراهم می‌کند که بحران‌ها، چالش‌ها و مطالبات جامعه به شکل خشونت‌گریز و مسالمت‌آمیز در روند اصلاحات خرد و کلان اصلاح و ترمیم بشود. اما زنگ خطر آنجا برای انتخابات به صدا در می‌آید که این ابزار کارکردهای خود را از دست بدهد. یعنی شرایطی به وجود آید که در عین برگزاری دوره‌ای انتخابات، مردم و گروه های اجتماعی به این اندیشه برسند که دیگر انتخابات راه‌حلی مناسب برای تحقق آرمان‌ها و تفکرات آنان نیست. هنگامی که انتخابات شکل نمایشی به خود گرفت و هر بار انجام آن هیچگونه گشایشی در بهبود وضعیت جامعه ایجاد نکرد، مردم احساس یاس و سرخوردگی کرده و به دنبال یافتن راه‌حل های جایگزین برای پر کردن این خلا می‌گردند. در جامعه‌ای که نارضایتی از وضع موجود روز به روز افزون‌تر شده و تمام دریچه های حل مشکلات به شکل نرم و مسالمت‌آمیز هم بسته شد، طبیعتا راه‌حل های سخت، تند و خشن تنها راه باقی مانده مردم برای ایجاد تغییر در وضع موجود می‌باشد (کوئن ۱۳۹۵: ۳۸۱). از طرف دیگر، از آنجا که میزان رضایت از حکومت سیاسی در بین مردم به پایین‌ترین حد ممکن رسیده، نافرمانی از سمت مردم افزایش پیدا می کند، هر درخواستی که حکومت از مردم می‌کند مردم در خلاف جهت آن عمل می‌کنند زیرا که نافرمانی را ابزاری برای ابراز نارضایتی خود به شمار می‌آورند (مانند اعتصابات سراسری و یا تحریم انتخابات). هنگامی که این سرمایه اجتماعی یعنی کیفیت ارتباط حکومت و مردم به نازل‌ترین شکل خودش رسید، خطر جنگ داخلی، هرج و مرج، شورش، بلوا، دخالت کشورهای خارجی و ... افزایش پیدا می‌کند.



به طور کلی مظهر اقتدار هر حکومتی در چگونگی پیوند آن با مردمانش است، وقتی بین مردم و حکومت یک جامعه گسل ایجاد شد، اقتدار آن نظام سیاسی هم در داخل و هم در خارج زیر سوال می‌رود. در مرحله بعدی به دلیل آنکه منطق پشت سر نظم سیاسی در مسیر خطایی قرار داشته، برای آنکه به زعم خود اقتدار خود را باز بیابد، دست به خشونت و سرکوب بیشتر مردم خود می‌زند. از آنجا که مشخصا سرکوب مردم تنها پاک کردن صورت مسئله هست، بنابراین اصل چالش و مشکلات کماکان برجای خود مانده و هر روز شکل وخیم‌تری به خود می‌گیرد.

. به موازات بی‌اعتبار شدن راه های مسالمت‌آمیز برای اصلاحات در کشور و تشدید راه های خشن برای حفظ نظم موجود، هم حکومت و هم مردم از راه اصلی خود که همانا پیمودن مسیر توسعه و پیشرفت است باز می‌مانند چراکه مردم درگیر فشار به حکومت برای تن دادن به خواسته هایشان است و حکومت هم مشغول ارعاب و سرکوب مردم برای بقای خود می‌باشد و عملا در چنین وضعیتی که ثبات و آرامش وجود ندارد، همه تمرکز ها معطوف به بحران های کنونی می‌گردد و عملا هیچگونه برنامه‌ریزی روشنی برای آینده صورت نمی‌گیرد(ریتزر ۱۳۷٤: ۷).

سخن نهایی آنکه انقلاب ابتدای راه پیشرفت جامعه می‌باشد ولی این انتخابات هست که چگونگی ادامه دادن مسیر را معین می‌کند. هر انقلاب بسیار پر هزینه بوده بنابراین با انجام انتخابات واقعی می‌توان تغییرات مطلوب مردم را با کمترین تنش و خسارت در ساختار نظام سیاسی اعمال نمود. انتخابات شمشیری دو لبه است، زیرا هنگامی که به شکل سمبولیک و نمایشی درآید مردم نسبت به راه های نرم و مسالمت‌آمیز بی اعتماد شده و به دنبال راه های سخت و خشونت‌آمیز می‌روند. مسیری که خطر فروپاشی نظام سیاسی-اجتماعی کشور را دو چندان کرده و بقای جامعه را با تهدید و تردید روبرو می‌کند.

منابع

۱-برینتون، کرین. کالبد شکافی چهار انقلاب، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر سیمرغ، چاپ ششم، (۱۳۷٦)

۲-جانسون، چالمرز. تحول انقلابی برسی نظری پدیده انقلاب، ترجمه حمید الیاسی، تهران، انتشات امیرکبیر، (۱۳٦۳)

۳-راش، مایکل. جامعه و سیاست (مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی)، مترجم منوچهر صبوری، تهران، سمت (۱۳۷۷)

٤-ریتزر، جورج. نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، چاپ دوم، (۱۳۷٤)

۵-عالم، عبدالرحمن. بنیاد های علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ سی و یکم، (۱۳۹۸)

٦-قجری، حسینعلی. جامعه‌شناسی انقلاب، تهران، انتشارات پیام نور، چاپ پنجم، (۱۳۹۸)

۷-کوهن، آلوین استانفورد. تئوری های انقلاب، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر قومس، چاپ دوم، (۱۳٦۹)

۸-کوئن، بروس. مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه و اقتباس غلامعباس توسلی-رضا فاضل، تهران، سمت، چاپ بیست و هفتم، (۱۳۹۵)

۹-گر، تد رابرت. چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، ترجمه علی مرشدزاد، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، (۱۳۷۷)

۱۰-هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، چاپ دوم، (۱۳۷۵)

منابع کلی

۱-آرنت، هانا. انقلاب. ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی، (۱۳٦۱)

۲-رفیع‌پور، فرامرز. توسعه و تضاد، تهران، دانشگاه شهید بهشتی چاپ سوم، (۱۳۷۷)



مانی و کیش او



علی احمدی

دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

مقدمه

ایران در زمان ساسانیان، کانون گردهمایی متکلمان، فیلسوفان و مرکز تشکیل جلسات متعدد مناظره میان سران مذاهب گوناگون از هر جای جهان بود. در حقیقت شاهان ساسانی با بهره گیری از آموزه های زرتشت، در طول ۴۳۰سال حکمرانی خود بر سراسر ایرانشهر، سیاستی وارون حکمرانان هم عصر خود در پیش گرفتند. در دورانی که حکمرانان سیاسی و سردمداران مذهبی امت های دیگر، تنها با زبان شمشیر با دگر اندیشان سخن می گفتند، ساسانیان با باور به دین زرتشتی و اطمینان به قدرت فرهنگی آن بر سایر مذاهب و کیش های بیگانه، راه آزاد اندیشی را در دل ایرانشهر هموار کردند. یکی از این مذاهب که در سالهای نخست ساسانی توانست عرضه اندام بکند و حوادثی بسیار مهم و تاثیر گذار بیافریند، مانی و کیش او بود.

دوره کودکی و جوانی

به موجب گزارش های تاریخی، مانی از نجبای ایران بود. مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود که هنگام زاده شدن مانی، آن دودمان بر ایران فرمان می راندند. احتمال می رود فاتک، پدر مانی که از مردم همدان بود و سپس به بابل نقل مکان کرده بود نیز از همین دودمان باشد. باری، مانی در سال ۲۱۵با۲۱۶م. زاده شد. در کودکی آیین مغتلسه را آموخت و بدان عمل کرد. اما بعد ها و به مرور زمان، هنگامی که از کیش های زمان خود مانند مزدیسنا و مذهب عیسوی و مذاهب گنوستیک ها به ویژه مسلک ابن دیصان و مرقیون آگاه شد، کیش مغتلسه را انکار کرد.

آغاز حرکت مانی

مانی بنابر ادعای خود، چند بار مکاشفاتی یافت و فرشته ای به نام صاحب و قرین اسرار عالم و حقایق الهی را به او عرضه کرد. مانی پس از جستجوی اسرار عالم معنا و نیز پیامی الهی که از فرشتگان طی مکاشفات خود دریافت می کرد، خود را فارقلیط خواند که عیسا ناصری ظهور او را وعده داده بود. بنابراین مانی در سال ۲۴۲ م. و در زمان تاج گذاری شاهنشاه شاهپور ساسانی، پسر بنیانگذار سلسله ساسانی اعلام پیامبری و دعوی رسالت کرد و بنابر روایت ابن ندیم در الفهرست، نخستین خطبه مانی در روز یکشنبه اول نیسان که آفتاب در برج حمل قرار داشت ایراد شد[1]. مانی به مانند همه پیامبران سامی خود را اصلاح کننده ادیان پیشین خواند و اعلام کرد که پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد و او خاتم النبیین است. به موجب روایات مردان فرخ اورمزد دادان در نسک شکند ویمانیک ویچار پیرامون مانویت[2] ، اساس گفتار، اندیشه و باور مانی بر روی نامحدوی دو قوه اولیه استوار است. و میانه آن بهم آمیخته می شود و در فرجام روشنایی از تاریکی جدا می گردد. آن به عدم تجربه بیشتر می ماند. دیگر آنکه دنیای جسمانی همگی اهریمنی است. دنیای جسمانی آفرینش اهریمن است. توضیح آنکه آسمان از پوست، زمین از گوشت، و کوه از استخوان، و نباتات (گیاهان) از موی کوند دیو هستند. باران از منی دیوان مازندران است که در سپهر در بند باشند. و مردمان دیو دو پا و حیوانات دیو چهار پا هستند. و کوند دیو سپهسالار اهریمن است. چون او در نخستین جنگ، با ناخن خود، روشنایی را از اورمزد خدا ربوده فرو داد، و در جنگ دوم، کوند دیو را با بسیاری از دیوان گرفته و یا کوند دیو را به سپهر در بند نهاده بکشت. این آفرینش بزرگ را از او مجزا داشته بیافرید و خورشید و ماه بیرون از آسمان (جسمانی) به بالاترین نقطه بیاراست تا آنکه روشنایی را که دیوان فرو داده، اندک اندک به وسیله خرامیدن و پالیدن خورشید و ماه تصفیه نموده روان سازد. پس اهریمن با پیش بینی دانست که این روشنایی به وسیله گردش خورشید و ماه به زودی صاف و بی آلایش می شود، برای اینکه بزودی روشنایی از تاریکی جدا نشود، این جهان کهین را مانند مردم و چهارپایان و جانوران دیگر را مانند نمونه جهان مهین، با آفریدگان جسمانی دیگر بیاراست. جان و روشنایی را در تن در بند و زندانی کرد تا آن روشنی که به وسیله خورشید و ماه به گردش افتاده است، دوباره به وسیله مقاربت و زایش جانوران ضایع بشود و جدا شدن (روشنایی از تاریکی) به تاخیر بیافتد. و باران منی دیوان مازندران باشد.



به آن سبب که دیوان مازندران به سپهر در بند باشند و ایشان روشنایی را فرو داده اند، و برای اینکه روشنایی از ایشان بیخته شود، به طریقه جدید موافق نیروی موجد زروان دوازده اختر باعث می شود دیوان مازندران که نر هستند دختران زروان را که هم منزل ایشان هستند ببینند تا آنکه شهوت دیوان مازندران از دیدن ایشان برانگیخته شود و منی از ایشان جدا گردد. آن روشنایی که در منی باشد به زمین ریخته شود. نباتات، درختان و غلات از ایشان روییده شود. و روشنایی که در دیوان مازندران باشد به وسیله منی بیخته گردد. و آن زمین بوسیله نباتات از زمین بیخته شود.

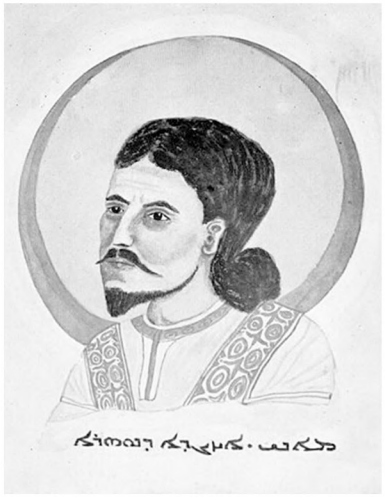
دیگر درباره گوهر جداگانه جان و تن، اینکه جان در تن در بند و زندانی شده است. چون (به عقیده مانی) آفریدگار و پشتیبان دنیای جسمانی اهریمن است از این رو زایش کردن و پیوند خانوادگی روا داشتن سزاوار نمی باشد و کشتن نباتات و غلات، چه همدستی با اهریمن باشد.

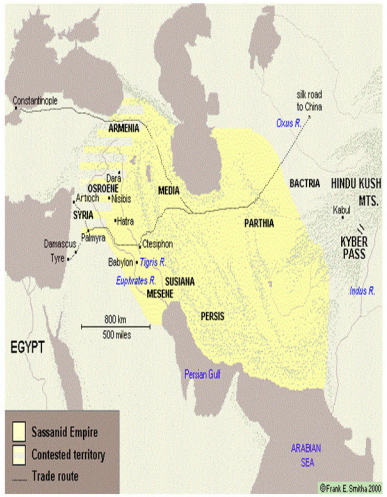
به نگهداری مردمان و جانوران و ضایع ساختن جان و روشنی در تن ها. . این خلاصه ای از باور های تارک دنیا مانی بود. نکته دیگر آنکه جامعه مانوی بر پنج طبقه استوار بود، معادل پنج تجلی پدر عظمت از این قرار: طبقه اول دوازده تن رسول (فریستگان)، طبقه دوم هفتاد و دو تن اسقف (اسگان)، طبقه سوم سیصدو شصت تن شیوخ (مهستگان)، طبقه چهارم برگزیدگان (وزیدگان) و طبقه پنجم سماعون (نیوشاگان). شمار افراد حاضر در طبقه های وزیدگان و نیوشاگان نامحدود بود و این دو طبقه بیشتر از سایر طبقات در کتب مانویه نام برده شده اند. نیوشاگان عبارت از توده مومنان مانوی بود یعنی آنانکه تحمل تعطیلیات طاقت فرسا و به شدت تارک دنیای طبقه برگزیدگان را نداشتند. همچنین در دین مانوی، عیسی مسیح جایگاه محترمی داشت ولی یهود و خدای یهود، تاریک و پلشت شمرده شده بودند. مانویان دو طبقه داشتند به نام ورزیدگان و نیوشگان. ورزیدگان که طبقه ی روحانی بود باید تجرد و عدم تاهل را رعایت می کرد. مانویان، تعمید و مراسم عشا ربانی نیز داشتند و آمرزش گناهان با پول همچون مسیحیت را نیز در خود حفظ کرده بودند. آنان به تناسخ نیز باور داشتند . باری، مانی بنابر روایات تاریخی و نیز گواهی خود در کفالایا از شاهنشاه شاهپور ساسانی اجازه نامه رسمی گرفت تا آزادانه در سراسر ایرانشهر به تبلیغ کیش خود بپردازد . مانی سالها همراه با شاهپور در سفر های شاه بود و به تبلیغ کیش خود و موعضة می پرداخت و هتا کتابی با عنوان شاپورگان نوشت و به شاه ساسانی تقدیم کرد اما این شاه بر دین مزدیسنا استوار ماند. از آنجایی که مانی تبلیغ دریوزگی و زیستن مانند حیوانات بیابانگرد را می کرد، باور هایش امنیت امپراتوری ساسانی و جامعه ایرانی را به شدت تهدید می کرد زیرا تعالیم مانی یکسره در ضدیت با آموزه های مغان زرتشتی بود و گسترش باور های مانی به ضعف و رکود اقتصادی و فراگیری فقر و بیکاری و تن پروری منجر می شد. پس مانی طی صدور فرمان حکومتی محدود شده و به خارج از ایران تبعید شد. یعقوبی در این باره می نویسد:در زمان شاهپور اول در داستانی موبد موبدان (کرتیر هرمزان) عقاید مانی را مردود اعلام کرد و آنرا به اثبات رساند و شاهنشاه را از او برحذر داشت. مانی که جان خود را در خطر دید در سال ۲۵۱م. مجبور به ترک ایران شد و به سغد و ترکستان پناهنده شد و در آنجا به تبلیغ دین خود پرداخت. مانی پس از تبعید، چند صباحی در خارج از ایران مشغول تبلیغ باور هایش بود تا اینکه پس از درگذشت شاهنشاه شاهپور و در زمان شاهنشاه هرمزد یکم قانون شکنی کرده و به ایرانشهر بازگشت و دوباره فعالیت هایش را از سر گرفت.

پس از هرمزد اول، بهرام یکم تاج بر سر نهاد. او که از چگونگی فعالیت های مانی و همچنین باور های او و نیز قانون شکنی وی مبنی بر بازگشت به ایرانشهر آگاه بود طی احضاریه ای مانی را از فعالیت هایش بر حذر داشت و به دربار خود فرا خواند. بهرام شاه از آنجا که از عقاید مانی آگاه بود، او را دعوتگر شیطان دانسته و باور داشت که مانی برای نابودی جهان آمده و پیش از آنکه بتواند جهان را ویران کند، باید او را از میان برداشت. با این همه بهرام شاه شتاب نکرد و منتظر ماند تا مانی در دربار حاضر شود و در پیشگاه موبد موبدان از آرا و عقاید خود دفاع کند تا راستی سخنش اثبات گردد. ابن حزم (و ابن نبابه) روایت می کنند که: چون مانی دروج خویش پیش بهرام شاه آورد، بهرام فرمود که اندر او و موبد موبدان، کرتیر هرمزان انجمن بسازند برای پیکار(مناظره). موبد موبدان کرتیر هرمزان فرمود که به چه چیز ما را فراز خوانی؟ مانی پاسخ گفت که: به هشتن گیتی (رفض الدنیا) و ویرانی اش، خودداری از آمیزش با زنان و گسستن دوده، تا جخان نسامند گنده (العالم الجسداني الفاسد) نابود گردد. جانهای پاک ایزدی (الارواح الطاهره الالهیه) با تنهای ناپاک اهریمنی (البدان النجسته اهریمنیه) آمیخته اند. یزدان از این آمیزش آزار بیند، و رامشش جدایی اندر ایشان است، تا دام دیگری باز پیدا آورد، و جهان دیگری، به کامش از نو بسازد. آنگاه موبد موبدان فرمود: آیا ویرانی بهتر است یا آبادانی؟ مانی پاسخ داد که: ویرانی تن ها آبادانی جان ها است. موبد پرسید که: بیا گاهان مان که کشتن تو آبادانی است یا ویرانی؟ مانی پاسخ گفت آن ویرانی تن است. موبد فرمود که پس سزد کشتنت تا تنت ویران گردد و جانت آبادان. پس درونده مانی "سترد" بود. ثعالبی نیز این مناظره را تایید و شکست مانی از موبد کرتیر را ابراز می کند. هتا آرتور کریستین سن، ایران شناس بزرگ دانمارکی در کتاب ایران در زمان ساسانیان پیروزی موبد کرتیر بر مانی را تایید کرده و چنین می نویسد که: شکی نیست که در مناظره، مانی محکوم و مجاب گردید نسک چهارم دینکرد نیز بر انجام این مناظره و پیروزی موبد کرتیر مهر تایید می زند. دینکرد چهارم از مانی نقل می کند: آمدم پیش شاه گفتم درود بر تو از یزدان. شاه گفت که: از کجایی؟ گفتم که پزشکم از بابل زمین. اندر واپسین دیدار مانی و بهرام شاه، برای بهرام (و موبدان دیگر هویدا بود که مانی پزشکی تن نکند، چه تن را پلید داند، کشت نورزد، چه زمین را از مدفوع دیوان شناسد، شهر نپاید، زیستن را فلاکت داند و... همچنین در متنی پارسیگ چنان گزارش داده شده که: بهرام با خشم به خداوند مانی بدینسان گفت که: ای مرد به چه درد می خورید؟ نه به کارزار شوید و نه نخجیر کنید. اما شاید این پزشکی و این درمان بایسته اید، این نیز نکنید. بنابراین بر بهرام شاه دروغ گویی و فریبکاری مانی آشکار می شود و دستور می دهد که او را زندانی کنند و او در همانجا در زندان می میرد. هرچند ممکن است در زندان مورد شکنجه و آزار قرار گرفته باشد ولی روایات دسته اول همگی بر مرگ مانی در زندان هم سو هستند و نظریه شرقی مصلوب شدن مانی را یکسره رد می کنند چه آنکه مصلوب شدن رسمی مربوط به امپراتوری رم بود و ایرانیان عادت به مصلوب کردن نداشتند. در واقع می توان چنین گفت که مانویان پس از مرگ پیامبرشان در زندان، برای جلب افکار عمومی و نیز مرثیه ثرایی نظریه مصلوب شدن را مطرح کردند تا بتوانند جایگاهی مانند عیسا ناصری برای پیامبرشان دست و پا کنند. پس از مرگ مانی، مانویان به یادگار روز درگذشت نبی خود، روزی را معین کردند موسوم به عید بیما. در این روز، منبری گذاشته که حاکی از حضور استاد غایب (مانی) باشد و به موعضه می پرداختند[۱۲] پس از مرگ مانی پیروانش پراکنده گشتند و در سرزمین های مجاور ایران سکنا گزیدند. بنابر اخبار و گزارش های تاریخی آنان تا سده های نخستین خلافت عباسی به حیات خود ادامه دادند. فردوسی نیز در شاهنامه روایتی از مانی بیان می کند بدینگونه که مانی، نقاشی زبردست بود و از چین آمد و به نزد شاهنشاه شاهپور ساسانی رفته بود و از شاهنشاه ایران برای تبلیغ و گسترش باور هایش اجازه و یاری خواست. «بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او مصور نبیند زمین» شاهنشاه شاهپور که تحت تاثیر آموزه های مانی قرار گرفته بود، موبدان موبد کرتیر اردوان را فراخواند که با مانی مناظره ای کند تا بر شاه آشکار شود که کدام یک سخن راست می گویند. سپس موبد موبدان کرتیر اردوان با مانی وارد مناظره می شود و چندین برهان قاطع می آورد و مانی از سخن گفتن می ماند و در عقیده اش شکست می خورد و دروج گویی او بر شاه و حاضران آشکار می گردد.

«فرو ماند مانی میان سخن ز گفتار موبد ز دین کهن»
«اگر اهرمن جفت یزدان بدی شب تیره و روز یکسان بدی »
«فرو ماند مانی ز گفتار اوی بپژمرد شاداب بازار اوی»







فرجام مانی

پس از مناظره و پیروزی موبد موبدان کرتیر اردوان، فریبکاری مانی آشکار می گردد و شاهنشاه شاهپور که می بیند مانی با عقیده ی غیر قابل دفاعش قصد فریبش را داشته، دستور می دهد که وی را تبعید کنند.

«بفرمود پس تاش برداشتند به خواری ز درگاه بگذاشتند»

«چنین گفت کاین مرد صورت پرست نگنجد همی در سرای نشست»

پس از این ماجرا پیروان مانی در سراسر قلمرو شاهنشاهی آشوب های بسیاری را راه می اندازند و شاهنشاه برای مقابله با این شورش ها دستور می دهد مانی را به قتل برسانند تا آرامش دوباره بر ایران حاکم شود بباید کشیدن سرا پای پوست برخی می گویند که مانی به دستور و تحریک موبد موبدان کرتیر اردوان کشته شد در صورتی که فردوسی می گوید مانی به دستور شاه کشته شد نه موبدان زرتشتی.

«بکردند چون آن که فرمود شاه برآویختندش بدان جایگاه»

حال دیدگاه فردوسی نیز در مورد مانی جالب توجه است که خداوند سخن پارسی کار شاهنشاه شاهپور را در مجازات مانی ستایش می کند و مانی را نیز نکوهش می کند با این مضمون که مردم به خاطر مجازات مانی، به شاهپور آفرین گفتند و از خشم نیز بر جسد مانی سنگ زدند. جهانی بر او (شاهپور) آفرین خواندند همی خاک بر کشته (مانی) افشاندند این روایت فردوسی دو ایراد دارد. نخست آنکه مانی ایرانی بود و از چین نیامده بود و دوم آنکه مانی در زمان بهرام یکم آنهم در زندان از دنیا رفت نه در زمان شاهنشاه شاهپور ساسانی و اعدام هم نشد. با این همه می توان به خوبی دریافت که مردمان ایرانشهر از آموزه های مانی بیزاری جسته و کار شاهان ساسانی و موبدان زرتشتی مبنی بر جلوگیری از باور های مانی را بسیار ستایش کرده اند.



منابع

۱.محمد بن اسحاق بن ندیم،الفهرست،جلد دوم،چ۱، ترجمه تجدد محمد رضا انتشارات اساطیر،تهران ۱۳۸۱

۲.مردان فرخ اورمزداد،شکند ویمانیگ ویچار،ترجمه هدایت صادق،نشرجاویدان،تهران ۱۳۲۲

۳.بندهشن،ترجمه پاکزاد فضل الله،چ۱،نشرمرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی،تهران ۱۳۸۵

۴.محمد بن حسین رازی آبی،تبصره العوام،چ۱،نشر.موسسه النشر الاسلامی،تهران۱۳۹۶

۵.گیرشمن رومن،ایران از آغاز تا اسلام،ترجمه معین محمد،انتشارات علمی فرهنگی،تهران۱۳۹۴

۶.مانی،کفالایا،ترجمه قانعی مریم و مشایخ سمیه،چ۱،نشر طهوری،تهران۱۳۹۵

۷.طبری محمد بن جریر.تاریخ طبری،ترجمه پاینده ابوالقاسم،ج ۲،نشر زمان،تهران ۱۳۸۸

۸.ابوریحان بیرونی محمد بن احمد ،آثار الباقیه،ترجمه دانا سرشت اکبر،چ۵،انتشارات امیر کبیر،تهران۱۳۸۶

۹.کریستین سن آرتور،ایران در زمان ساسانیان،ترجمه یاسمی رشید،انتشارات صدای معاصر،تهران۱۳۶۸

۱۰.رضایی مریم.عریان سعید،دینکرد چهارم،چ۳،نشر علمی،تهران ۱۳۸۹

ارجاعات

۱. محمد بن اسحاق بن ندیم،الفهرست،جلد دوم،چ۱، ترجمه محمد رضا تجدد،انتشارات اساطیر،تهران ۱۳۸۱.صفحه۵۹۴و۵۹۵

۲. مردان فرخ اورمزداد،شکند ویمانیگ ویچار،ترجمه صادق هدایت،نشرجاویدان،تهران ۱۳۲۲،صفحه ۱۰۳،۱۰۲

۳. در دین زرتشت فقط اورمزد پیش آکاس یعنی قادر به پیش بینی است و از آینده خبر دارد.در صورتی که اهریمن پس دانشنی بعد مطلع می شود .بندهشن،ترجمه فضل الله پاکزاد،چ۱،نشرمرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی،تهران ۱۳۸۵،صفحه۳۷۸

٤. در اینجا مظهر زروان است

۵. محمد بن حسین رازی آبی،تبصره العوام،چ۱،نشر.موسسه النشر الاسلامی،تهران۱۳۹۶،صفحه۵۱و۵۲

٦. رومن گریشمن،ایران از آغاز تا اسلام،ترجمه محمد معین،انتشارات علمی فرهنگی،تهران۱۳۹۴،صفحه۳۵۶و۳۵۷

۷. مانی،کفالایا،ترجمه مریم قانعی و سمیه مشایخ،چ۱،نشر طهوری،تهران۱۳۹۵،فصل ۱ بندهای ۳۴-۲۸

۸. محمد بن جریر طبری.تاریخ طبری،ترجمه ابوالقاسم پاینده،ج ۲،نشر زمان،تهران ۱۳۸۸،صفحه۵۹۷

۹. محمد بن احمد ابوریحان بیرونی،آثار الباقیه،ترجمه اکبر دانا سرشت،چ۵،انتشارات امیر کبیر،تهران۱۳۸۶،صفحه۳۱۰

۱۰. آرتور کریستین سن،ایران در زمان ساسانیان،ترجمه رشید یاسمی،انتشارات صدای معاصر،تهران۱۳۶۸،صفحه۱۴۴

۱۱. مریم رضایی و سعید عریان،دینکرد چهارم،چ۳،نشر علمی،تهران ۱۳۸۹،صفحه۱۵۳

۱۲. آرتور کریستین سن،ایران در زمان ساسانیان،ترجمه رشید یاسمی،انتشارات صدای معاصر،تهران۱۳۶۸،صفحه۱۴۴





ایدئولوژی مذهبی یعقوب لیث



امیرحسین کاکاوند
دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

یعقوب لیث رویگر زاده ای سیستانی بود و حکومتی تاسیس نمود که به عنوان نخستین سلالهٔ مستقل ایرانیِ پس از اسلام، روی کار آمد و مدتها لرزه بر پیکرهٔ خلافت عباسی انداخته و فکر و ذکر خلیفه را معطوف به خود کرده بود.
کمتر کسی است که تاریخ دوَل متقارن را بازخوانی کند و در صدر لیست شخصیت های مهم این دوره، با یعقوب لیث آشنا نشود. براستی که شخصیتی بود شجاع، زیرک و ثابت قدم.

در زمینه نظامی شهرهٔ عام و خاص بود و با تدابیر جنگی خارق العاده اش توانسته بود مناطقی وسیع از فلات ایران بالاخص در شرق را متصرف شود. از سویی عدالت و قناعت جوانمردی و سبک زندگی عیارمنشانهٔ او نیز زبانزد اهل سیستان بود.
اما بحثی که من بنا دارم حول محور یعقوب، این شخصیت برجسته تاریخ ایران پس از اسلام باز کنم، من باب عقاید دینی و مذهبی اوست که جای ابهام دارد و نظرات مورخان در این زمینه متناقض اند.
آیا او شیعه بود؟ سنی؟ اصلاً مسلمان بود یا غیر مسلمان؟
اظهار نظر مستقیم نسبت به مذهب یعقوب در بین مورخان کم است. خواجه نظام الملک توسی یکی از ایشان است که در سیاست نامه خود مشخصاً یعقوب لیث را قرمطی و اسماعیلی خوانده است.(۱) البته استناد و اکتفاء به خواجه نظام الملک که نظریاتش خالی از رنگ و لعاب تعصب مذهبی نیست، کار عاقلانه ای نمی تواند باشد؛ به ویژه که او در دوران سلاجقه و اوج تفکرات اسماعیلی می زیسته و تفکرات او در توهمات توطئه مذهبی غوطه ور بوده است. بنا براین کوچکترین مخالفت با قطب جهان اسلام یعنی خلیفه عباسی را به منزله قرمطی گری دانسته و انگ الحاد می‌زند. اتفاقا مدرسی چهاردهی در تصحیحی که بر سیر الملوک خواجه داشته، در ذیل همان صفحه ای که خواجه حکم ارتداد یعقوب را صادر کرده، دیدگاه خواجه را تهمت و افترا خوانده و آن را غیر مدلل دانسته است[۲]

پروین ترکمنی آذر در کتاب خود به نقل از شوشتری مؤلف مجالس المؤمنین، یعقوب را علوی و شیعه مذهب دانسته.(۳) اما سوال من اینجاست که کدام شیعهٔ علی (ع) در پی قتل نواده امام حسن(ع) (حسن بن زید علوی) بر می آید؟ همانطور که احتمالا آگاهید یعقوب در ۲۶۰ ق و پس براندازی طاهریان، به طبرستان که حوزهٔ حکومت علویان بود حمله ور شد و در پی قتل حسن بن زید(از ذریهٔ امام حسن (ع)) و انهدام یگانه دولت شیعه مذهب آن عصر برآمد.!

از طرفی سنی مذهب بودن او نیز محل شک است. مثلا روایتی هست از نورالله شوشتری مولف مجالس المؤمنین که بدین مضمون است: «یعقوب دوست و شیخی داشت به نام عثمان بن عفان سگزی. روزی خبر آوردند که شخصی ابویوسف نام او را لعن می‌کند. یعقوب ابویوسف را خواست تا دلیل باز گوید. سپس متوجه شد که ابویوسف، عثمان خلیفه سوم را لعن می‌کند. آنگاه یعقوب گفت:او را رها کنید که ما را با صحابه کاری نیست!».

البته در رد سنی بودن یعقوب من دلیلی محکم تر از قیام او و حکومت استیلایش(بدون اجازه و خواست خلیفه) و نیز بارها توهین و تحقیر خلیفه (فی المثل بر دروازه نیشابور که به جای حکم خلیفه، شمشیر از نیام برکشیده و آن را تکیه گاه دولت خود دانسته و حکم و لوای خلافت را بی ارزش می شمارد) و در نهایت قیام علنی علیه ستگاه خلافت در جهت براندازی آن، نمی بینم. خلیفه عباسی در این عصر خود را از لقب خلیفة الرسول به خلیفة الله ارتقا داده بود و منشأ قدرت خود را الهی جلوه میداد و در نظر عامه مسلمانان که همانا اهل سنت باشند، هاله ای از تقدس داشت؛ حال چگونه میشود که یعقوبِ بر فرض سنی مذهب، در پی قتل قدیسِ مذهب خود برآید؟

نکته جالب اینکه مسلمان از دو حالت خارج نیست، یا شیعه است یا سنی و حالت سومی وجود ندارد، و در نگارشات قبل هم مستدرج شد که یعقوب با اقدامات خود، هم شیعه بودن و هم سنی بودن خود را رد کرده؛ بنابراین آیا می‌توان او را از دایره مسلمانی خارج کرد؟

هستند عده ای که او را غیر مسلمان و زرتشتی مذهب یا تابع دیگر مذاهب ایران باستان همچون مانوی گری و مزدکی گری می‌دانند. هرچند این نظر بعید است و من بدان معتقد نیستم، لیکن نمی‌توان به راحتی از استدلالات این دیدگاه گذشت.

یقیناً اقدامات وطن پرستانه ی یعقوب درباب دفاع از ایران و همچنین تعصب بر روی زبان فارسی که احتمالاً همگان نقل قول مشهور او را در این باره شنیده اید(«چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت...») شائبهٔ زرتشتی گری او را به وجود آورده است. نظریهٔ دیگری که یعقوب را شمشیر انتقام ایران از اعراب و احیاگر ایران باستان معرفی می‌کند نیز با همهٔ تناقضات در ذیل همین دیدگاه مطرح می‌شود. اما دیگر روایتی که در این دیدگاه مطرح می‌شود، تبار و نسب نامه یعقوب است که به خسرو پرویز می‌رسد. و با طرح نجیب زادگی می‌خواهد اینگونه بنماید که یعقوب و پدرانش به واسطه نسب هم که شده، آیین زرتشت را باور داشته اند.

در احیاء الملوک آمده که قباد یکی از پسران خسرو پرویز در جریان مدعی کُشیِ شیرویه به دزفول سکنا گزیده و سپس فرزند یا فرزندانش به واسطه ی تهاجم عرب، به سمت شرق مهاجرت کرده و به ترتیب در کرمان، بم و سپس سیستان ساکن گشته اند و یعقوب از ذریهٔ ایشان است.[۴]





شاید در وهله اول وجود اینگونه نسب نامه ها برای دوَل متقارن امری عادی در جهت کسب مقبولیت ملی و اجتماعی به نظر بیاید، همانطور که سامانیان و بوییان و... همه از این دست نسب نامه های مجعول برای خود دست و پا کرده اند؛قضیه اما برای صفاریان فرق می‌کند، چراکه در بررسی هایم به مطلبی جالب برخوردم. باستانی پاریزی در کتاب خود من باب یعقوب لیث نوشته که، یعقوب و پدرش لیث نسب نامه نجیب زادگی(که سابقاً ذکر شد)، داشته اند و با وجود تنگدستی به آن میبالیده اند و حتی گفته شده که بعضاً افتخارِ ایشان به این نسب نامه مورد استهزاء و تمسخر همسایه و اهالی شهر قرار می گرفته.!(۵) و این ها مربوط به قبل از به قدرت رسیدن است! در حالی که جعل نسب نامه معمولا پس از قدرت گیری یک خاندان در جهت مقبولیت و مشروعیت رخ می‌دهد.بنا براین اقوال ساسانی زادگی او می‌تواند دلیلی در اعتقاد او به ادیان ایرانی باشد.

با تمام این اوصاف کماکان به نظر بنده بعید است یعقوب زرتشتی بوده باشد. به طوریکه در تاریخ سیستان که مهم ترین منبع من باب صفاریان است بار ها از خلوص و نمازو جهاد یعقوب سخن به میان آمده. فی المثل در جایی از این کتاب آمده : «از باب تعبد اندر شبانه روز صد و هفتاد رکعت نماز زیادت کردی و...» (٦) و یا در جایی دیگر از دعوت به اسلام یعقوب از کفار شرقی سخن به میان می آید: «و به دارالکفر حرب نکردی تا اسلام بر ایشان عرضه کردی، و چون کسی اسلام آوردی مال و فرزند او نگرفتی و اگر پس از آن مسلمان گشتی خلعت دادی و...»(۷)

اما پس آن دلایل در رد تشیع و تسنن او چه؟ آیا می‌توان سنی یا شیعه نبود اما مسلمان بود؟ ظاهراً یعقوب بدین دیدگاه جامهٔ عمل پوشانده.

پاسخ بدین پرسش را باید در نوع نگاه یعقوب به اسلام و جهان دور و برش جستجو کرد. سبک زندگی عیاری و ویژگی های بارز آن مثل جوانمردی و ظلم ستیزی در شکل گیری این نوع ایدئولوژی موثر بوده است. فردی قانع و عابد و شجاع و.. که در سیاست نگاه جناحی و فرقه ای نداشت. اگر به خلیفه(بزرگ اهل تسنن) یا علویان(سرمشق دوَل شیعی) حمله کرد تنها نگاه سیاسی داشت و آن تقدس خلیفه که مورد باور عامه بود، مورد پذیرشش نبود.

من معتقدم او مسلمان بود اما درگیر اختلافات فقهی _مذهبی نبود؛ خدا را می‌شناخت و رسولش را.

در پایان اگر بخواهم با چند صفت او را معرفی کنم آن صفات،مسلمانِ مخلص، وطن دوست و عیار پیشه است؛ که اینها برجسته ترین صفات در شکل گیری ایدئولوژی او بودند.

ارجاعات:

۱_خواجه نظام الملک، ابوعلی حسن. (۱۳٤٤).سیاست نامه، باهتمام مرتضی مدرسی چهارده، تهران:زوّار، ص۱٤

۲_همان

۳_زمانی،حسین؛ ترکمنیآذر، پروین؛ پرگاری، صالح. (۱۳۹۷).تاریخ تحولات ایران در دوره طاهری، صفاری و علوی، تهران:سمت، ص۹۵

٤_سیستانی، ملک شاه حسین.(۱۳٤٤).احیاءالملوک،باهتمام منوچهر ستوده، تهران:بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص۵۵_۵۷

۵_باستانی پاریزی، محمد ابراهیم. (۱۳۸۳).یعقوب لیث، تهران:نشر علم، ص۱۳٦

٦_تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، تهران : کتابخانه آنلاین تاریخ اسلام،ص۲٦۳

۷_همان،ص۲٦۸



بهارات (جدایی هند و پاکستان)



محمد صادق خانه دانی

دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

هند و پاکستان همزمان استقلال خود را به دست اوردند. در ۱۵ اوت سال ۱۹۴۷ سلطه بریتانیا بر هند که بزرگ ترین مستعمره اش بود طی یک قراردادنامه پایان یافت. چندپارگی، شامل تقسیم استان بنگال هند بریتانیا به پاکستان شرقی و بنگال غربی (هند)، و تقسیم استان پنجاب به پنجاب غربی (بعداً پنجاب پاکستان و سرزمین پایتخت اسلام‌آباد) و پنجاب شرقی (بعداً پنجاب هند، هاریانا و هیماچال پرادش) شد .

این قرارداد شامل تقسیم مالکیت‌های دولتی نیز می‌شد، از آن‌ها می‌توان به ارتش هند و بریتانیا، خدمات عمومی هند و دیگر خدمات مدیریتی، راه‌آهن هندوستان و خزانهٔ مرکزی اشاره کرد. پس از چند ماه بن بست سیاسی, بریتانیا با تقسیم هند به دو کشور موافقت کرد. هند به موجب قانون اساسی جدیدبه نام قدیمی و باستانی "بهارات"(Bharat) نامیده شد[۱]. از انجا که این نگرانی وجود داشت که اقلیت قابل توجه مسلمانان هند در کشوری که هندوها در اکثریت هستند, از مزایا محروم شوند , کشور جداگانه ای به نام پاکستان با مردمی که بیشترشان مسلمان بودند تاسیس شد. پس از این جدایی ایالت های راج نشین (سروران و والیان) هندوستان حق این انتخاب را داشتند که به هند یا پاکستان بپیوندند[۲], یا اینکه خود خارج از این دو مستقل بمانند. در نهایت تمام انها با هند ماندند. . البته این انتخاب‌ها باعث درگیری هایی نیز شد که از آن‌ها می‌توان به جنگ هندو پاکستان سال ۱۹۴۷ اشاره کرد که بر سر جامو و کشمیر بود. در عین حال پس از آن نیز بر سر مناطق مختلف درگیری‌های گوناگونی رخ داد[۳] تقسیم هند موجب یکی از بزرگ ترین فاجعه های عصر حاضر شد.برخی از ان به عنوان بزرگترین جابه جایی جهانی مردم-جز در قحطی و جنگ-نام برده اند.

در جابه جایی بین دو کشور تازه تاسیس چیزی در حدود ۱۲ میلیون نفر پناهنده ,اواره شدند. تخمین کشته ها از ۱۰۰ ها هزارنفر تا ۱ میلیون است. ده ها هزار زن - غالبا توسط مردانی با مذهب متفاوت- ربوده شدند. در ایالت پنجاب جایی که مسلمانان، هندوها و سیک ها نسل ها در کنار یکدیگر زندگی کرده و با زبان واحدی صحبت می کردند، تفکیک مسلمانان از هندوها و سیک ها پیش آمد و در نتیجه آن مسلمانان به طرف غرب و پاکستان به راه افتادند و سیک ها و هندوها به سوی شرق و هند فرار کردند.

مصالحه سال ۱۹۴۷ که با مشکلات بسیار حاصل شد بیش از یک نسل دوام نیاورد و منطقه با یک جدایی دیگر مواجه شد. کشور پاکستان در بدو امر از دو بخش مجزا با دو هزار کیلومتر فاصله تشکیل شده بود- ولی در سال ۱۹۷۱، پاکستان شرقی با حمایت نظامی هند استقلال خود را به دست آورد و کشور جدید دیگری به نام بنگلادش متولد شد.

در طی هفتاد سالی که از استقلال میگذرد دو کشور در سه نوبت با هم جنگیدند و همچنان دو دولت یکدیگر را به جاسوسی و خرابکاری متهم میکنند. دولت هند همچنین پاکستان را متهم می کند که از تشکیلات پیکارجویانی که در چندین شهر هند به حملاتی مشابه حملات تروریستی دست زده اند حمایت می کند . خصومت میان انها یکی از پایدارترین کانون های خطر ژیوپولیتیک جهان محسوب میشود. هم برای هندی ها و هم پاکستانی ها سفر به کشور دیگر کار آسانی نیست- حتی اگر برای دیدن خویشاوندانشان باشد. مشکل تنها گرفتن ویزا نیست. پروازهای بین دو کشور معدود است و پرواز مستقیم بین دهلی و اسلام آباد وجود ندارد.

در پاکستان ارتش و شاخه اطلاعاتی اش قدرتمندترین نهادها هستند و به کرات حکومت در دست نظامیان بوده است. احساس دائمی تهدید نظامی از جانب همسایه به مراتب بزرگتر، سبب شده که نیروهای مسلح پاکستان قدرتمند شوند و در نتیجه دموکراسی به حد کمال نرسد.

جمعیت پاکستان نزدیک به ۲۰۰ میلیون نفر است که اغلب مسلمان هستند. و جمعیت هند نزدیک یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون نفر بوده و از هر هفت نفر یک نفر مسلمان است. . مشکلات مذهبی هندوها و مسلمانان انها را به سمت مشکلات سیاسی , اقتصادی, تسلیحاتی, ورزشی و حتی توریستی کشانده است. اما مهم ترین دعوای میان دو دولت , منطقه بحث برانگیز جامو و کشمیر است.

جامو و کشمیر یک قلمرو اتحادیه در شمال غربی هندوستان است. مرکز تابستانی این قلمرو شهر سرینگار و مرکز زمستانی آن شهر جامو است. قلمرو جامو و کشمیر که پرجمعیت‌ترین بخش کشمیر است تحت کنترل هند قرار دارد و توسط پاکستان به‌نام کشمیر اشغال‌شده هند نامیده می‌شود.

هندی‌ها هم به‌طور متقابل بخش پاکستانی کشمیر را کشمیر اشغال‌شده پاکستان می‌خوانند.[۴] درگذشته کشمیر یک ایالت شاهزاده نشین عمدتا مسلمان در دامنه هیمالیا بود. فرماندار این ایالت که یک مهاراجه هندو بود مصمم بود که کشمیر باید بخشی از هند باشد. ظرف چند ماه جنگ هند و پاکستان بر سرکنترل کشمیر شروع شد. مناقشه ای که هنوز حل نشده است. این اختلاف که بسیار پیچیده است (بسیاری از کشمیری ها خواهان استقلال کشمیر هستند) در سال های اخیر بیش از هر موضوع دیگری موجب تیره شدن روابط هند و پاکستان گردیده.

ناحیه کشمیر مورد ادعای هند و پاکستان است. هر دو کشور به‌طور جداگانه بخش‌هایی از این منطقه را اداره می‌کنند و این مناطق توسط خط کنترل از هم جدا شده‌اند . هند این مناطق را جزئی از خود می‌داند در صورتی که این مناطق مسلمان نشین است و پاکستان خواستار آزادی یا الحاق به خاک خود شده‌است گاندی رهبر هند نیز در زمان حیاتش خواستار این بود که مردم کشمیر خود تصمیم بگیرند به کدام کشور الحاق می‌شوند اما اکنون دولت هند برای منافع بسیار زیاد این مناطق از انتخابات سرباز می‌زند.[۵]

اما جدا از تمامی این مسایل سیاسی-دینی و حتی دعواهای ایدولوژیک , مردم هند و مردم پاکستان هنوز خود را یک ملت واحد میدانند. انها فرزندان بهارات هستند.همگی انها از جنگ خسته شدند و میخواهند که به این منازعات پایان دهند اما دولت هندوستان و دولت پاکستان لجوجانه به این جنگ پایبندند و به نظر میرسد که با مفهوم صلح بیگانه اند. البته این نزاع در مفهوم گسترده ی خود کمرنگ شده است اما هراز گاهی از اخبار خبرهای ناگواری درباره شان میشنویم.

منابع :

مجموعه مقالات درباره ی چندپارگی هندوستان و جدایی ان از پاکستان
کتاب سرزمین هند علی اصغر حکمت
کتاب کشمیر : گذشته حال و اینده حمیدرضا سید ناصری
کتاب پاکستان ویلیم گودوین فاطمه شاداب

ارجاعات :

۱. سرزمین هند , تهران ,ص۳۹۵ ,حکمت,علی اصغر,۱۳۴۷
۲. بانک اطلاعات اصلاح اساسنامه از انگلستان اساسنامه قانون : قانون استقلال هند ۱۹۴۷ (۳۰.c)
۳. بره Alastair ، کشمیر : میراث جنجالی ، ۱۸۴۶-۱۹۹۰ ، Roxford کتاب سال ۱۹۹۱، شابک ۰-۹۰۷۱۲۹-۰۶-۴
٤. «Kashmir Dispute: Background وبگاه وزارت امورخارجه پاکستان - انگلیسی». بایگانی‌شده از اصلی در ۶ نوامبر ۲۰۰۶
۵. مقاله ی انتخابات سازنده .سیاست های هندوستان



تحلیل وارونه عاشورا



عرفان حسن زاده
دانشجوی کارشناسی رشته آموزش تاریخ

یکی از شیوه های اشتباه تحلیل تاریخی، تحلیل تاریخ از آخر به اول و یا همان تحلیل وارونه است. همانقدر که بیشترین تحریفات در واقعه عاشورا وجود دارد، بیشترین تحلیل وارونه هم آن را در بر میگیرد.
تحلیل وارونه ای که نسبت به عاشورا وجود دارد و آسیب زیادی هم به آن وارد کرده است، این است که امام حسین می دانست قرار است شهید شود و با این علم قیامش را آغاز کرد.

این نگاه از آنجا سرچشمه میگیرد که همه ی ما پایان داستان عاشورا را می دانیم و برای تحلیل این واقعه، به اشتباه روز ۱۰ محرم سال ۶۱ هجری قمری را مبدا قرار میدهیم، در حالی که باید با دید باز تری به این واقعه نگاه کنیم و به عقب بازگردیم و سلسله اتفاقاتی که به این واقعه منجر شد را بررسی کنیم.
زمانی که ما نگاه پسا عاشورایی به این واقعه داشته باشیم دچار اشتباه می شویم که امام قصد پیروزی و تشکیل حکومت نداشته است و می دانسته که حتی به کوفه هم نمی رسیده است ولی با نگاهی عمیق تر به نتیجه ای بالعکس این دست می یابیم.

یکی از دشوار ترین مراحل قیام امام، زمانی بود که خبر کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به او رسید. کسانی که نگاه پساعاشورایی دارند از همین واقعه استفاده میکنند و میگویند امام با اینکه امیدی نداشته است ولی به راه خود ادامه داد تا به شهادت برسد. اما اگر عمیق تر بنگریم به این نتیجه می رسیم که امام با فشار اصحاب خود به راه خود ادامه داد، که بیشترین اصرار را برادران مسلم بن عقیل که در سپاه امام بودند داشتند.

یک نمونه دیگر پیشنهاد هایی است که از سوی امام به عمر بن سعد داده شد. بعد از این که راه امام توسط عمر بن سعد و سپاهش بسته شد، امام تلاش زیادی برای جلوگیری از جنگ کرد و مهم ترین این کار ها پیشنهادی بود که به عمر داد. محتوای پیشنهاد ها این بود : ۱.بازگشت به مدینه ۲.رفتن با عمر بن سعد به نزد یزید ۳.رفتن به سرزمینی دیگر. حال خودتان قضاوت کنید، اگر امام فقط برای شهادت آمده بود چرا تلاش زیادی برای جلوگیری از جنگ می کرد؟

یکی دیگر از تعارض هایی که در صورت قبول کردن قیام استشهادی امام حسین به وجود می آید، این است که برای مثال چرا امام حسن و یا دیگر امامان این کار را انجام ندادند؟

اینها فقط نمونه هایی بودند که اگر در آن اندکی تامل کنید به حقیقت عاشورا نزدیک تر می شوید. یکی از دلایلی که عاشورا بسیار زیاد تحریف شده است، تجارت با عاشوراست. برخی مداحان، ناشران کتاب ها، نویسندگان و ... برای اینکه درآمد بیشتری داشته باشند هر چه که لازم باشد به این قیام اضافه می کنند و هر چه بخواهند از آن می کاهند.

منبع : حقیقت عاشورا.محمد اسفندیاری



مارا در فضای مجازی دنبال کنید..

@katibe_cfu

